

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَحْضَرَ : آورد ، حاضر کرد	الشَّعَائِرُ : مراسم
الْأَصْنَامَ : بتها « مفرد : الصَّنَمُ »	الصَّرَاعُ : کشمکش = النَّزاع ≠ السَّلْمُ
أَقِمَّ وَجْهَكَ : روی بیاور	عَلَّقَ : آویخت
( ماضی : أَقَامَ / مضارع : يُقِيمُ )	الفَّاسُ : تبر « جمع : الفُؤوس »
بَدَّوْا يَتَهَامَسُونَ : شروع به پیچ پیچ کردند	الْقَرَابِينُ : قربانیها « مفرد : الْقَرَبَانُ »
( ماضی : تَهَامَسَ / مضارع : يَتَهَامَسُ )	الْكَيْفُ : الْكَيْفُ : شانه « جمع : الْأَكْتافُ »
التَّجَنَّبُ : دوری کردن ( ماضی : تَجَنَّبَ / مضارع : يَتَجَنَّبُ )	كَسَرَ : شکست
حَرَّقَ : سوزاند	لا تَكُونَنَّ : هرگز نباش « لا تَكُنْ : نباش + حرف تأکید
الْحَنِيفَ : یکتا پرست	سَنَ « --- » ( ماضی : كَانَ / مضارع : يَكُونُ )
السُّدَىٰ : بیهوده و پوچ	النَّقُوشُ : کنده کاریها ، نگارهها « مفرد : النَّقْشُ »
السَّيْرَةَ : روش و کردار	

## الدَّرْسُ الْأَوَّلُ

## الَّذِينَ وَالتَّائِبِينَ

(...أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) يونس: ۱۰۵

به یکتا پرستی به دین روی آور و هرگز از مشرکان نباش.

التَّائِبِينَ فِطْرِيٌّ فِي الْإِنْسَانِ . وَ التَّارِيخُ يَقُولُ لَنَا :

دین داری در انسان فطری « ذاتی » است . و تاریخ به ما می گوید :

لَا شَعْبَ مِنْ شُعُوبِ الْأَرْضِ إِلَّا وَ كَانَ لَدِينُهُ دِينٌ وَ طَرِيقَةٌ لِلْعِبَادَةِ .

هیچ ملتی ( نسلی ، نژادی ، دسته ای ) از ملت های زمین نیست مگر اینکه دین و راه و روشی برای عبادت داشته باشد.

فَالْآثَارُ الْقَدِيمَةُ الَّتِي اكْتَشَفَهَا الْإِنْسَانُ ،

پس آثار باستانی که انسان آن‌ها را کشف کرده

وَالْحَضَارَاتُ الَّتِي عَرَفَهَا مِنْ خِلَالِ الْكِتَابَاتِ وَالنَّقُوشِ وَالرُّسُومِ وَالتَّمَاتِيلِ ،

و تمدن‌هایی که آن را از خلال کتیبه‌ها و نگاره‌ها و نقاشی‌ها و پیکره‌ها شناخته است .

تُؤَكِّدُ اهْتِمَامَ الْإِنْسَانِ بِالذِّينِ وَتَدُلُّ عَلَى أَنََّّهُ فِطْرِيٌّ فِي وُجُودِهِ ؛

به اهمیت دادن و توجه انسان به دین تأکید می‌کند و نشان می‌دهد ( دلالت می‌کند ) بر اینکه آن در وجودش ذاتی است .

وَلَكِنَّ عِبَادَاتِهِ وَشَعَائِرَهُ كَانَتْ خُرَافِيَّةً ؛ مِثْلُ تَعَدُّدِ الْأَلِهَةِ وَتَقْدِيمِ الْقَرَابِينَ لَهَا لِكَسْبِ رِضَاهَا وَتَجَنُّبِ شَرِّهَا .

ولی عبادت‌هایش و مراسم خرافی بوده‌است . مانند : چند [گانه بودن] خدایان و پیشکش کردن قربانی‌ها برای به‌دست آوردن رضایت‌شان و دوری از بدی آن‌ها .

وَازْدَادَتْ هَذِهِ الْخُرَافَاتُ فِي أَدْيَانِ النَّاسِ عَلَى مَرَّ الْعُصُورِ .

و این خرافه‌ها در دین‌های مردم با گذشت دوره‌ها افزایش یافت .

وَلَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَتْرُكِ النَّاسَ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ ؛ فَقَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ :

ولی خداوند بزرگ و بلند مرتبه ، مردم را به این حالت رها نکرد ؛ پس در کتاب کریمش فرموده است :

– \* أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى \* الْفِيَاةُ : ۳۶

آیا انسان گمان می‌کند که پوچ و بیهوده رها می‌شود ؟

لِذَلِكَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ الْأَنْبِيَاءَ لِيُبَيِّنُوا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ وَالذِّينَ الْحَقَّ .

برای همین پیامبران را به‌سویشان فرستاد تا راه راست و دین حق را روشن کنند .

وَقَدْ حَدَّثَنَا الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ عَنْ سِيرَةِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَصِرَاعِهِمْ مَعَ أَقْوَامِهِمُ الْكَافِرِينَ .

و قرآن کریم درباره روش پیامبران – که بر آنان درود باد – و کشمکش‌هایشان با قوم‌های کافرشان برای ما سخن گفته است .

وَلَنذُكُرْكُمْ مِثْلًا لِإِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

و باید به عنوان نمونه از حضرت ابراهیم خلیلی « دوست خدا » - که بر او درود باد - یاد کنیم .

الَّذِي حَاوَلَ أَنْ يُنْقِذَ قَوْمَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ .

که تلاش نمود که قومش را از عبادت بتها نجات دهد .

فَفِي أَحَدِ الْأَعْيَادِ لَمَّا خَرَجَ قَوْمُهُ مِنْ مَدِينَتِهِمْ ،

پس در یکی از عیدها زمانیکه قومش از شهرشان خارج شدند ( بیرون رفتند ) ،

بَقِيَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحِيداً ، فَحَمَلَ فَأَسَاءَ ،

ابراهیم - که بر او درود باد - تنها ماند (مانده بود) ، پس تبری را برداشت « حمل کرد » . ( ماضی + ماضی = ماضی بعید )

وَكَسَّرَ جَمِيعَ الْأَصْنَامِ فِي الْمَعْبَدِ إِلَّا الصَّنَمَ الْكَبِيرَ ،

و همه ی بتها را بجز بت بزرگ در معبد ( محل عبادت و پرستش ) شکست .

ثُمَّ عَلَّقَ الْفَأْسَ عَلَى كَتِفِهِ وَتَرَكَ الْمَعْبَدَ .

سپس تبر را روی دوش آن ( بت بزرگ ) آویزان کرد و پرستشگاه را ترک کرد .

وَلَمَّا رَجَعَ النَّاسُ ، شَاهَدُوا أَصْنَامَهُمْ مُكَسَّرَةً ،

و زمانیکه مردم برگشتند ، بت‌هایشان را شکسته دیدند .

وَظَنُّوا أَنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ الْفَاعِلُ ، فَأَحْضَرُوهُ لِلْمُحَاكَمَةِ وَسَأَلُوهُ :

و گمان کردند که ابراهیم - که بر او درود باد - تنها کننده ی کار است ، پس او را برای محاکمه آوردند و از او پرسیدند :

- \* أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ \* الْأَنْبِيَاءُ: ۶۲

آیا تو این کار را با خدایان ما کردی ( انجام دادی ) ؟

فَأَجَابَهُمْ : لِمَ تَسْأَلُونَنِي؟ إِسْأَلُوا الصَّنَمَ الْكَبِيرَ .

پس به آنان پاسخ داد : چرا از من می پرسید ؟ از بت بزرگ پرسید .

بَدَأَ الْقَوْمُ يَتَهَامَسُونَ : « إِنَّ الصَّنَمَ لَا يَتَكَلَّمُ ؛ إِنَّمَا يَقْصُدُ إِبْرَاهِيمُ الْإِسْتِهْزَاءَ بِأَصْنَامِنَا .

قوم شروع به پیچ پیچ کردن نمودند : « یقیناً بت حرف نمی زند ؛ ابراهیم فقط قصد مسخره کردن بت هایمان را دارد ( یا ابراهیم فقط قصد دارد بت هایمان را مسخره کند . )

وَهُنَا \* قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ \* الْأَنْبِيَاءُ : ۶۸

و اینجا \* گفتند : او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید \*

فَقَذَفُوهُ فِي النَّارِ ، فَأَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهَا .

پس او را در آتش پرت کردند ، و خداوند او را از آن ( آتش ) نجات داد .

۱ - بَدَأَ در اینجا از افعال شروع افعال مقاربه است . اسم افعال مقاربه مرفوع است و خبرش منصوب . اگر چنین حالتی در جمله دیدیم ؛ فعل

مضارعی که بعد از افعال شروع و اسم مرفوع آمده را به صورت مصدر ترجمه می کنیم . افعال مقاربه + اسم مرفوع + فعل مضارع

افعال مقاربه و معانی آنها :  
به صورت مصدر ترجمه می شود .

أَخَذَ - جَعَلَ شَرَعَ - بَدَأَ : شروع کرد

عَسَى : امید است

كَادَ ، أَوْشَكَ : نزدیک بود

✓ دَقَّتْ کنید در بقیه موارد هیچگاه فعل را به صورت مصدر ترجمه نکنید . ولی برعکس ترجمه ی مصدر به صورت فعل اشکالی ندارد .

يَتَهَامَسُونَ : پیچ پیچ می کنند . --- « بَدَأَ يَتَهَامَسُونَ : شروع به پیچ پیچ کردن نمودند .

استهزاء : مسخره کردن ( مصدر ) / استهزاء : مسخره کند

- عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.      ×      ✓
- ۱ - كَانَ الْهَدَفُ مِنْ تَقْدِيمِ الْقَرَابِينَ لِلْآلِهَةِ كَسَبَ رِضَاهَا وَتَجَنَّبَ شَرَّهَا.      ✓  
هدف از پیشکش کردن قربانی‌ها به خدایان برای به دست آوردن خشنودی آن‌ها و دور شدن از بدی آن‌ها بود.
- ۲ - عَلَّقَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْفَأْسَ عَلَى كَتِفِ أَصْغَرِ الْأَصْنَامِ.      ×  
ابراهیم - که بر او درود باد - تبر را روی شانه‌ی کوچکترین بت‌ها آویزان کرد.
- ۳ - لَمْ يَكُنْ لِبَعْضِ الشُّعُوبِ دِينٌ أَوْ طَرِيقَةٌ لِلْعِبَادَةِ.      ×  
بعضی از ملت‌ها دین یا راه و روشی برای پرستش نداشتند.
- ۴ - الْأَثَارُ الْقَدِيمَةُ تُؤَكِّدُ اهْتِمَامَ الْإِنْسَانِ بِالدِّينِ.      ✓  
آثار باستانی بر توجه انسان به دین تأکید می‌کند.
- ۵ - إِنَّ التَّنْدِيْنَ فَطَرَى فِي الْإِنْسَانِ.      ✓  
دین‌داری در انسان ذاتی است.
- ۶ - لَا يَتْرُكُ اللَّهُ الْإِنْسَانَ سُدًى.      ✓  
خداوند انسان را پوچ و بی‌په‌ده رها نمی‌کند.

## اعلموا

### معانی الحروف المشبهة بالفعل ولا النافية للجنس

#### ۱- الحروف المشبهة بالفعل

با معانی دقیق حروف پر کاربرد « **إِنَّ** ، **أَنَّ** ، **كَأَنَّ** ، **لَكِنَّ** ، **لَيْتَ** ، **لَعَلَّ** » آشنا شوید :

**إِنَّ** : جمله پس از خود را تاکید می کند و به معنای « قطعاً ، همانا ، به درستی که ، بی گمان » است ؛ مثال :

- \*...إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ \* التوبة: ۱۲۰ بی گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند .

**أَنَّ** : به معنای « که » است و دو جمله را به هم پیوند می دهد ؛ مثال :

- \* قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ \* البقرة: ۲۵۹ گفت : می دانم که خدا بر هر چیزی تواناست .

**كَأَنَّ** : به معنای « گویی » و « مانند » است ؛ مثال :

- \* كَأَنَّ هُنَّ أَيْاقُوتٌ وَالْمَرْجَانُ \* الرحمن: ۵۸ آنان مانند یاقوت و مرجانند .

كَأَنَّ إِرْضَاءَ جَمِيعِ النَّاسِ غَايَةٌ لَا تُدْرَكُ .

گویی خشنودی ساختن همه مردم هدفی است که به دست نمی آید .

**لَكِنَّ** : به معنای « ولی » و برای کامل کردن پیام و برطرف کردن ابهام جمله قبل از خودش است ؛ مثال :

- \* إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ \* البقرة: ۲۴۳

بی گمان خدا دارای بخشش بر مردم است ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند .

**لَيْتَ** : به معنای « کاش » و بیانگر آرزوست و به صورت « **يَا لَيْتَ** » هم به کار می رود؛ مثال :

(وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا) التبا: ۴۰

و کافر می گوید ای کاش من خاک بودم!

**لَعَلَّ:** یعنی «شاید» و «امید است»؛ مثال:

(إِنَّا جَعَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) الزُّخْرُفُ: ۳

بی گمان ما قرآن را به زبان عربی قرار دادیم امید است شما خردورزی کنید.

✓ فعل مضارع در جمله دارای «لَعَلَّ» و «لَيْتَ» به صورت «مضارع التزامی» ترجمه می شود؛ مثال:

لَعَلَّ حَمِيداً يُسَافِرُ! / شاید حمید سفر کند!

لَيْتَ صَدِيقِي يَنْجَحُ فِي الْمُسَابَقَةِ! / کاش دوستم در مسابقه پیروز شود!

لَيْتَنِي أَشَاهِدُ جَمِيعَ مَدُنِ بِلَادِي! / کاش همه شهرهای کشورم را ببینم!

✓ فعل ماضی را در جمله دارای «لَيْتَ» با توجه به جایگاهش در متن می توان «ماضی استمراری» ترجمه

کرد؛ مثال:

لَيْتَ نَاصِراً ابْتَدَعْتَ عَنِ الْكَسَلِ! / کاش ناصر از تنبلی دوری می کرد!

**تذکر مهم:** در ترجمه صحیح فعل بعد از لَيْتَ و لَعَلَّ باید به سیاق عبارت توجه کرد.

ترجمه هنر و علم است و باید ذوق و سلیقه‌ی مترجم همراه توانمندی‌های زبانی مانند شناخت ویژگی‌های زبان مبدأ و مقصد باشد.

كِهَ اخْتَبِرْ نَفْسَكَ (۱) تَرَجِمْ هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ الْكَرِيمَتَيْنِ.

- \* فَهَذَا يَوْمُ الْبُعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ \* الرَّوم: ۵۶

و این (اکنون) روز رستاخیز است، اما شما نمی دانستید!

- \* إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوعٌ \* الصَّف: ۴

یقیناً خداوند دوست دارد کسانی را که در راه او، صف کشیده؛ پیکار می کنند، گویی بنایی از سرب ریخته شده (بنایی آهنین) هستند!

۱ - هر چند ترجمه فعل ماضی پس از «لَيْتَ» به صورت ماضی بعید نیز صحیح است؛ اما به منظور تسهیل تکلیف دانش آموز در یادگیری،

ترجمه ماضی استمراری مطلوب است.

لَيْتَ نَاصِراً ابْتَدَعْتَ عَنِ الْكَسَلِ! / کاش ناصر از تنبلی دوری می کرد! / کاش ناصر از تنبلی دوری کرده بود!

## ۲- لَا النَّافِيَةُ لِلْجِنْسِ

تاکنون با سه معنای حرف « لا » آشنا شده‌اید:

۱- لا به معنای « نه » در پاسخ به « هَلْ » و « أ » مانند: أَأَنْتَ مِنْ بُجُنُودٍ؟ لا، أَنَا مِنْ بَيْرِجَنْد.

۲- لای نفی مضارع مانند لا يَذْهَبُ: نمی رود.

۳- لای نهی مانند لا تَذْهَبُ: نرو

و به معنای « نباید » بر سر فعل مضارع اول و سوم شخص؛ مانند لا يَذْهَبُ: نباید برود.

در این درس با معنای دیگری برای لا آشنا می‌شوید.

معنای چهارم « هیچ ... نیست » می‌باشد و لای نفی جنس نامیده و بر اسم وارد می‌شود؛ مثال:

\* لا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا \* الْبَقَرَةُ: ۳۲

جز آنچه به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نداریم. (برای ما نیست)

لا كُنْزَ اغْنَىٰ مِنْ الْقِنَاعَةِ . أمير المؤمنين علي عليه السلام

هیچ گنجی بی نیاز کننده تر از قناعت نیست.

### اختبر نفسك (۲) ترجمه هذه الأحاديث حسب قواعد الدرس.

۱- لا خَيْرَ فِى قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الْفِعْلِ . رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

هیچ خیری در سخن گفتن نیست مگر همراه کار [باشد].

۲- لا جِهَادَ كَجِهَادِ النَّفْسِ . أمير المؤمنين علي عليه السلام

هیچ پیکاری مانند پیکار با نفس نیست .

۳- لا لِبَاسٍ أَجْمَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ . أمير المؤمنين علي عليه السلام

هیچ لباسی زیباتر از تندرستی نیست .

۴- لا فَتْرَ كَالْجَهْلِ وَ لا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ . أمير المؤمنين علي عليه السلام

هیچ نیازمندی و فقری مانند نادانی نیست و هیچ میراثی (به‌جا مانده‌ای) مانند ادب نیست .



كِه اخْتَبِرْ نَفْسَكَ (۳): اِمْلًا الْفِرَاعَ فِي مَا يَلِي (در آنچه می آید)، ثُمَّ عَيْنُ نَوْعٍ «لا» فِيهِ.

۱ - \* وَلَا تَسْتَبُؤْا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسْتَبُؤْا اللَّهَ ... \* الْأَنْعَام: ۱۰۸

و کسانی را که به غیر خدا فرا می خوانند دشنام ندهید زیرا که به خدا دشنام دهند. (حرف نهی)

۲ - \* وَلَا يَحْزَنُونَكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً \* يُونُس: ۶۵

گفتارشان تو را نباید اندهگین بسازد (یا اندوهگین نسازد)؛ زیرا ارجمندی، همه از آن خداست. (حرف نهی)

۳ - \* هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ \* الزُّمَر: ۹

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند برابر هستند؟ (حرف نفی)

۴ - \* ... رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ ... \* الْبَقَره: ۲۸۶

پروردگارا، آنچه توانش را نداریم بر ما تحمیل نکن. (حرف نهی)

۵ - \* لَا يَرْحَمُ اللَّهُ مَن لَّا يَرْحَمُ النَّاسَ. رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

خدا رحم نمی کند به کسی که به مردم رحم نمی کند. (حرف نفی)

نکاتی که در صفحات بعد تا اول تمرین ها نوشته شده است فقط برای مطالعه ی بیشتر است .

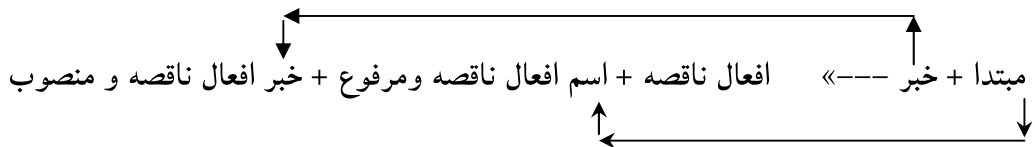
## نواسخ

کلماتی هستند که وقتی بر سر جمله‌های اسمیه می‌آیند، حکم مبتدا و خبر را تغییر می‌دهند.

نواسخ عبارتند از: افعال ناقصه، حروف مشبّهة بالفعل، لای نفی جنس

۱- افعال ناقصه: که عبارتند از ((کان، صار، لیس، أصبح، مادام، مازال، أمسى، أضحى...))

وقتی بر سر جمله‌های اسمیه وارد می‌شوند تغییرات مشخص شده در زیر ایجاد می‌شود.



مثال: «عَلَىٰ مَعْلَمٌ ---»      «كَانَ عَلَيَّ مَعْلَمًا»

مبتدا و مرفوع خبر و مرفوع      فعل ناقصه اسم کان و مرفوع خبر کان و منصوب

اسم افعال ناقصه نیز مانند فاعل در جمله‌های فعلیه به سه شکل می‌آید:

۱- بصورت اسم ظاهر      ۲- بصورت ضمیر بارز      ۳- بصورت ضمیر مستتر

فعل ناقصه + اسم مرفوع یا محلاً مرفوع یا تقدیراً مرفوع

اسم افعال ناقصه و مرفوع

فعل ناقصه + ضمیر متصل مرفوعی

اسم افعال ناقصه و مرفوع محلاً

فعل های ناقصه بدون ضمیر بارز

فعل ناقصه و اسم آن ضمیر مستتر.....

با توجه به صیغه فعل از ضمائر منفصل مرفوعی استفاده می‌کنیم.

لَا يَكُونُ الشَّجَاعُ فَخُورًا

فعل ناقصه اسم یكون و مرفوع خبر یكون و منصوب

أَصْبَحُوا أُمَّمَةً لِلْآخِرِينَ

فعل ناقصه و اسم خبر أصبح و منصوب

آن ضمیر بارز (و)

كُنْ صَادِقًا

فعل ناقصه و اسم آن ضمیر مستتر (أنت) خبر کان و منصوب

۳- به صورت ضمیر مستتر:

توضیح: تَكُونُ --- امر --- «كُنْ»

اسم افعال ناقصه

۱- بصورت اسم ظاهر:

۲- به صورت ضمیر بارز:

۳- به صورت ضمیر مستتر:

معنی افعال ناقصه : ﴿﴾  
 کان (بود) - صارَ (شد) - أصبحَ (گردید)  
 مادامَ (مادامی که ، تا وقتی که) - لیسَ (نیست)

### نکته ۱) Translate ( فیللی فیللی مهم )

یا

کان + فعل ماضی }  
 ← ماضی بعید زبان فارسی ( بن ماضی + ه + بود + شناسه‌ها )  
 کان + قد + فعل ماضی }

ذَهَبَ ( رفت ) / کان « قَدْ » ذَهَبَ ( رفته بود )

ما کان ذَهَبَ ( نرفته بود )

کان قَدْ ذَهَبَ - کانا قَدْ ذَهَبَا - کانوا قَدْ ذَهَبُوا - کانتُ قَدْ ذَهَبْتُ - کانتا قَدْ ذَهَبْتَا - کُنَّ قَدْ ذَهَبْنَ - کُنتَ قَدْ ذَهَبْتَ ..

### نکته ۲) Translate ( فیللی فیللی مهم )

کان + فعل مضارع --- « ماضی استمراری ( ... می + بن فعل ماضی + شناسه‌ها )

يَنْصُرُ ( یاری می کند ) --- « کان يَنْصُرُ ( یاری می کرد ) ما کان يَنْصُرُ ( یاری نمی کرد )

کان يَذْهَبُ - کانا يَذْهَبَانِ - کانوا يَذْهَبُونَ - کانتُ يَذْهَبُ - کانتا يَذْهَبَانِ - کُنَّ يَذْهَبْنَ - کُنتَ يَذْهَبُ ...

نکته ۳) افعال ناقصه از لحاظ مذکر و مؤنث بودن تابع اسم خود هستند .

مانند : کانتُ التلميذة نشيطةً .

فعل ناقصه اسم کانت ومرفوع خبر کانت و منصوب

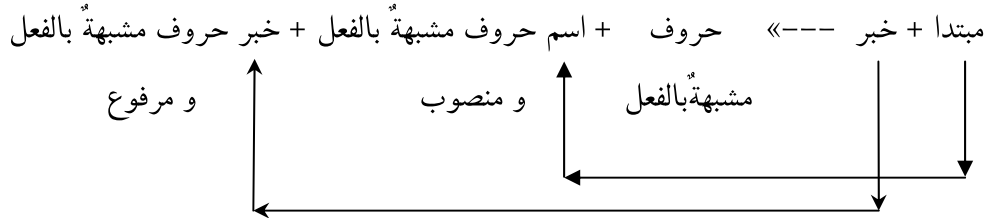
( مؤنث ) ( مؤنث )

**۲ - حروف مشبهه بالفعل:** که عبارتند از ( إِنَّ - أَنَّ - كَأَنَّ - لَيْتَ - لَكِنَّ - لَعَلَّ )

به راستی که گویی کاش لیکن شاید  
قطعاً اینکه مثل اینکه ولی امید است

وقتی برسر جمله های اسمیه وارد می شود تغییرات مشخص شده در زیر ایجاد می شود .

جمله اسمیه



مثال: اللَّهُ غَفُورٌ ---» إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ .

مبتدا و مرفوع خبر و مرفوع حرف مشبهه اسم إِنَّ و منصوب خبر إِنَّ و مرفوع بالفعل

ناصب اسمند و رافع در خبر

إِنَّ و أَنَّ / كَأَنَّ / لَيْتَ ، لَكِنَّ ، لَعَلَّ

- اسم حروف مشبهه بالفعل
- ۱ - اسم ظاهر: إِنَّ أَخَاكَ يَعْرِفُ قِيَمَةَ الْوَقْتِ . إِنَّ الْقَاضِيَ مُؤَدِّبٌ .
  - ۲ - ضمير متصل: ( هـ - هُما - هُم - ها - هُما - هُنَّ - ك - كُما - كُمْ - ك - كُما - كُنَّ - ي - نا )
- منصوب محلاً
- إِنَّ عَاقِلٌ . إِنَّ هُم مُّجْتَهِدُونَ . كَأَنَّ كَفِي الْمَسْجِدِ .
- اسم إِنَّ و منصوب محلاً      اسم إِنَّ و منصوب محلاً      اسم كَأَنَّ و منصوب محلاً

**نکته ۱)** هر گاه یک ضمیر متصل منصوبی به حروف مشبهه بالفعل بچسبد همان ضمیر ، اسم حروف مشبهه بالفعل خواهد بود .

كَأَنَّ ك مُتَرَدِّدٌ فِي عَمَلِكَ وَ لَكِنَّ ك عَازِمٌ عَلَىٰ مَوَاصِلَةِ الْعَمَلِ .

حروف مشبهه اسم كَأَنَّ خبر كَأَنَّ ج و مجرور م. إليه و مجرور م. إليه حروف مشبهه اسم لَكِنَّ خبر لَكِنَّ ج و مجرور م. إليه

بالفعل و منصوب و مرفوع مجرور مشبهه و منصوب و مرفوع مجرور

محلاً بالفعل محلاً

**نکته ۲)** إِنَّ و أَنَّ هر دو از حروف مشبّهة بالفعل هستند با تفاوت‌های زیر :

الف - أَنَّ در وسط جمله استفاده می شود ولی إِنَّ در ابتدای جمله .

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ .

مانند : أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ . شهادت می‌دهم که ( به اینکه ) محمد فرستاده‌ی خداست .

ب - بعد از مشتقات قَالَ - أَجَابَ - سَأَلَ و ... از إِنَّ استفاده می شود . قَالَ الْمُعَلِّمُ : إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ .

ج ( **Translate** ) : إِنَّ<sup>۱</sup> به معنای ( بدرستی که - همانا - یقیناً - مسلماً ) ولی أَنَّ به معنای ( اینکه ، که ) می باشد .

**نکته ۳)** اگر حروف مشبّهة بالفعل در ابتدای جمله‌ی اسمیّه‌ای اضافه شود که مبتدای آن ، یک ضمیر منفصل

مرفوعی ( هُوَ - هُمَا ... ) باشد ، آن ضمیر منفصل مرفوعی به یک ضمیر متصل منصوبی تبدیل خواهد شد .

إِنَّ + ( هُوَ نَاجِحٌ . ) --- -- « إِنَّهُ نَاجِحٌ .

مبتدا و مرفوع	خبر و مرفوع	حروف مشبّهة	اسم <u>إِنَّ</u>	خبر <u>إِنَّ</u> و مرفوع
محللاً	و منصوب محللاً	بالفعل		

كَأَنَّ + أَنْتَ مُتَرَدِّدٌ فِي عَمَلِكَ . --- -- « كَأَنَّكَ مُتَرَدِّدٌ فِي عَمَلِكَ .

**نکته ۴)** **Translate** : خبر لیت و لعل در صورتی که فعل مضارع باشد ، معمولاً به صورت مضارع التزامی ترجمه می شود .

<u>لَيْتَ</u> + اسم حروف مشبّهة بالفعل + <u>فَعَلْ مَضَارِعٌ</u> --- -- « مضارع التزامی
<u>لَعَلَّ</u> و منصوب
خبر حروف مشبّهة بالفعل و مرفوع محللاً

لَيْتَ الْمُسْلِمِينَ يَسْتَقِيمُونَ مِنْ نَوْمِ الْغَفْلَةِ .

حروف مشبّهة اسم لیت و منصوب فعل مضارع و فاعل آن ضمیر ج و مجرور م. إليه و مجرور

بالفعل نصب با « ی » بارز « و » ، جمله فعلیه

فرعی خبر لیت و مرفوع محللاً

( ای کاش مسلمانان از خواب غفلت بیدار بشوند . )

۱ - إِنَّ فقط در ابتدای آیات قرآن ، احادیث و روایات به معنای ذکر شده در بالا می آیند و در جملات ساده نیازی به ترجمه‌ی « إِنَّ » نمی باشد .

مانند : إِنَّ النَّمْلَةَ تَعِيشُ فِي الْأَرْضِ . ( مورچه در زمین زندگی می کند . )

**نکته ۵)** اگر خبر بصورت شبه جمله باشد و اسم حروف مشبّهة بالفعل نکره باشد ، خبر قبل از اسم ذکر می شود .

إِنَّ مَـّـعَ الْعُسْرِ يُسْرًا .

حرف شبه جمله ( ظرف ) مضافاً إليه اسم مؤخر إنّ  
مشبّهةٌ خبر إنّ و مرفوع و مجرور و منصوب  
بالفعل محلاً

**مای کافه)** هر گاه بعد از حروف مشبّهة بالفعل ، حرف زائده ( ما ) بیاید ، از عمل کردن حروف مشبّهة بالفعل در جمله بعد از خود جلوگیری می کند . به این حرف مای کافه ( بازدارنده ) می گویند . جمله بعد از اداة حصر ( إنّما و .. ) بصورت ساده ( اسمیه - فعلیه ) ترکیب خواهند شد و جمله بصورت انحصاری ( باکمک کلماتی مانند : فقط ، تنها و ... ) ترجمه می شود .

#### Translate

إِنَّ الْمُجْتَهِدَ نَاجِحٌ . إِنَّمَا الْمُجْتَهِدُ نَاجِحٌ . ( فقط کوشا پیروز است . )

حرف اسم إنّ خبر إنّ  
مشبّهةٌ و منصوب و مرفوع  
بالفعل  
ادات مبتدا و مرفوع خبر و مرفوع  
حصر

\* إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ \*

ادات حصر فعل مفعولٌ به مقدّم جار و مجرور م.إليه فاعل و مرفوع  
و منصوب  
مجرور  
محلاً

از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می ترسند

**لای نفی جنس ( لای ناسخه ) :**

هر گاه بخواهیم از وجود چیزی نفی مطلق کنیم از لای نفی جنس استفاده می کنیم .

لا إلهَ إلاَّ اللهُ . (هیچ پروردگاری جز خدای یگانه نیست .)

اسم لای نفی جنس مانند اسم حروف مشبّهةً بالفعل منصوب است و خبر آن نیز مرفوع .

لای نفی جنس + اسم لای نفی جنس + خبر لای نفی جنس  
و منصوب محلاً و مرفوع

اسم لای نفی جنس از اسمهای مبنی بر فتح است لذا اعراب آن همیشه محلی می باشد .

لَا سَائِيَةً أَقْطَعُ مِنَ الْحَقِّ .

لای نفی اسم لای نفی جنس و منصوب محلاً خبر لای نفی جنس جار و مجرور  
جنس ( مبنی بر فتح ) و مرفوع

( هیچ شمشیری بُرنده تر از حق نیست .)

**نکته ۱)** اسم و خبر لای نفی جنس همیشه نکره هستند ، لذا هیچ گاه « ال » نمی گیرند .

**نکته ۲)** اسم لای نفی جنس هیچگاه تنوین نمی گیرد . ( چون مبنی بر فتح است . )

**نکته ۳)** خبر لای نفی جنس هیچ گاه قبل از اسم خود نمی آید .

لا في المؤمنِ كبرٍ . --- « غلط

لا كبرٍ في المؤمنِ . --- « صحیح

**نکته ۴)** میان لای نفی جنس و اسمش هیچگاه فاصله نمی افتد .

**نکته ۵) Translate :** در ترجمه جملاتی که با لای نفی جنس شروع شده اند معمولاً از الگوی زیر استفاده می کنیم .

( هیچ ..... نیست « وجود ندارد » . )

لَا شَيْءَ أَضَرُّ مِنَ الْجَهْلِ .

لای نفی اسم لای نفی جنس خبر لای نفی جنس جار و مجرور  
جنس و منصوب محلاً و مرفوع

هیچ چیز زیانبارتر از نادانی نیست ( وجود ندارد ) .

**نکته ۶)** گاهی خبر لای نفی جنس حذف می شود. مانند:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (مَوْجُودٌ) إِلَّا اللَّهُ.

لای نفی جنس اسم لای نفی جنس و منصوب محلاً خبر لای نفی جنس که حذف شده است

لَا حَوْلَ (مَوْجُودٌ) وَلَا قُوَّةَ (مَوْجُودَةٌ) إِلَّا بِاللَّهِ.

اسم لای نفی جنس خبر لای نفی جنس اسم لای نفی جنس خبر لای نفی جنس  
و منصوب محلاً که حذف شده است و منصوب محلاً که حذف شده است

لَا فَتَيًّا (مَوْجُودٌ) إِلَّا عَلَىٰ وَلَا سَيِّفًا (مَوْجُودٌ) إِلَّا ذُو الْفَقَارِ.

اسم لای نفی جنس خبر لای نفی جنس اسم لای نفی جنس خبر لای نفی جنس  
و منصوب محلاً که حذف شده است و منصوب محلاً که حذف شده است  
مبنی بر فتح مقدره

### تفاوت‌های انواع ( لا ) :

۱- بعد از ( لا ) ی نهی فعل مضارع مجزوم می شود. ( لا + فعل مضارع مجزوم )

مانند: لَا تَذْهَبْ (نرو) / لَا تَذْهَبُوا (نروید)

- \* وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ \*

و به آنها که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده نگویند! بلکه آنان زنده‌اند، ولی شما نمی‌فهمید!

- \* يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ \*

ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه بخورید! و از گام‌های شیطان، پیروی نکنید! چه اینکه او، دشمن آشکار شماست!

۲- بعد از ( لا ) ی نفی فعل مضارع مجزوم نمی شود. ( لا + فعل مضارع )

مانند: لَا تَذْهَبْ (نمی‌روی) / لَا تَذْهَبُونَ (نمی‌روید)

- \* وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ \*

و از آن روز بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی‌پذیرد و نه از او شفاعت پذیرفته می‌شود و نه غرامت از او قبول خواهد شد و نه یاری می‌شوند.



**توجه** ( گاهی لای نفی در کنار کلمات دیگر شکل تازه‌ای به خود می‌گیرد :

الف - اگر در عبارتی کلمه‌ی ( أَلَّا = أَنْ + لَا ) بیاید این ( لا ) ، لای نفی است . أَنْ لَا تَذْهَبُوا : که نروید

ب - أَلَا : گاهی ادات تنبه است به معنای آگاه باش - آگاه باشید

أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ إِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَ طُعْمِهِ بِقَرَصِيهِ .

آگاه باش ( باشید ) یقیناً امامتان از دنیایش به دو جامه‌ی کهنه و فرسوده و از غذایش به دو قرص نان‌ش بسنده کرده است .

ج - أَلَا ( حرف استفهام « أ » + لَا + فعل مضارع مرفوع ) : که در این حالت نیز لای نفی است .

\* أَلَا تَحِيُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ \*

آیا دوست نمی‌دارید خداوند شما را ببخشد؟! و خداوند آمرزنده و مهربان است!

۳ - بعد از ( لا ) ی نفی جنس ، اسم مبنی برفتح ( ـَ ) می‌آید که ال و تنوین نگرفته است . ( لا + اسم )

لَا خَيْرَ فَرَفَرِي وَدَّ امْرِيءٍ مُتَلَوِّنٍ .

اسم لای نفی جنس      شبه جمله ( ج و م )      مضاف‌إلیه و مجرور      صفت و به تبعیت مجرور

خبر لای نفی جنس و مرفوع محلاً

( هیچ خیری در دوستی با چاپلوس نیست . )

\* قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلمَ لَنَا \*

اسم لای نفی جنس

فرشتگان عرض کردند: «منزهی تو! ما هیچ علمی نداریم .»

۴ - حرف عطف « لا » : یکی از حروف عطف ( لا : نه ) می‌باشد . کاربرد این ( لا ) در جایی است که بخواهیم

حکمی را برای چیزی اثبات کنیم و چیزی یا کسی را از آن حکم خارج کنیم .

إِقْنُ رَأَ الْيَوْمَ الْفَارَسِيَّةَ لَا الْعَرَبِيَّةَ !

فعل أمر و فاعل آن ضمیر مستتر أنت م. فیه و منصوب مفعول به و منصوب      معطوف و به تبعیت منصوب

امروز فارسی بخوان نه عربی!

كُنْ صَادِقًا لَا كَاذِبًا !

فعل أمر ناقصه و اسم آن ضمیر مستتر أنت      خبر کان و منصوب      معطوف و به تبعیت منصوب

راستگو باش نه دروغگو!

۵- بعد از ( لا ) ی شبیه به لیس<sup>۱</sup> یک اسم مرفوع و نکره می آید .

لَا حُزْنَ يَـُٔدُومُ . = لَيْسَ حُزْنَ يَـُٔدُومُ .

اسم لای شبیه به لیس فعل و فاعل آن ضمیر مستتر هُوَ فعل ناقصه اسم لیس فعل و فاعل آن ضمیر مستتر هُوَ

و مرفوع جمله‌ی فعلیه ، خبر لای شبیه و مرفوع جمله‌ی فعلیه ، خبر لیس

به لیس و منصوب محلاً و منصوب محلاً

( اندوهی دوام نمی یابد . )

۱- نافیه یا نفی ( غیر عامل ) : لَا يَذْهَبُ - لَا تَذْهَبُ - لَا تَذْهَبُونَ

۲- ناهیه یا نهی ( عامل جزم ) لَا يَذْهَبُ - لَا تَذْهَبُ - لَا تَذْهَبُوا

قبل از فعل می آید

لای نفی جنس ---» ( + اسم مبنی بر فتح و عامل ) لَا بَلِيَّةٌ أَصْعَبُ مِنَ الْجَهْلِ .

حرف عطف لا : إثبات حکم یا دادن خبر + لا + نفی یک نفر یا یک چیز از حکم قبل از لا

( غیر عامل )

رَجَعَ حَمِيدٌ لَا سَعِيدٌ . حمید برگشت نه سعید .

لای شبیه به لیس : لا + اسم لای شبیه به لیس و مرفوع + خبر لای شبیه به لیس و منصوب

انواع لا

- \*الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ\*

\* حرف عامل به حرفی گویند که اعراب یا حرکت کلمه‌ی پس از خود را تغییر می دهد . \*

<sup>۱</sup> - ما و لای شبیه به لیس ( لای حجازیه ) ، حرفی است که عمل افعال ناقصه را در مرفوع کردن مبتدا و منصوب کردن خبر انجام می دهد . مانند :

مَا أَحَدٌ أَفْضَلُ مِنَ الشَّهِيدِ .

مای شبیه به لیس اسم مای شبیه به لیس خبر مای شبیه به لیس جار و مجرور

و مرفوع و منصوب

## الْتَمَارِينُ

الْتَمَرِينُ الْاَوَّلُ: أَيُّ كَلِمَةٍ مِنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟

۱ - آله ذاتُ يدٍ مِنَ الْخَشَبِ وَ سِنَّ عَرِيضَةٍ مِنَ الْحَدِيدِ يُفْطَعُ بِهَا : الْفَاسُ : تبر

ابزاری است دارای دستی (دسته‌ای) از چوب و دندانی پهن از آن جنس آهن که به وسیله‌ی آن بریده می‌شود.

۲ - تَمَثَالٌ مِنْ حَجَرٍ أَوْ خَشَبٍ أَوْ حَدِيدٍ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ :

الصَّنَمُ : بت

پیکره‌ای از جنس سنگ یا چوب یا آهنی که به غیر (به جای) خدا عبادت می‌شود.

۳ - عُضْوٌ مِنْ أَعْضَاءِ الْجِسْمِ يَقَعُ فَوْقَ الْجِدْعِ :

الْكَنْفُ : دوش

عضوی از عضوهای بدن که در بالای تنه قرار دارد.

۴ - التَّارِكُ لِلْبَاطِلِ وَ الْمُتَمَائِلُ إِلَى الدِّينِ الْحَقِّ :

الحَنِيفُ : یکتاپرست

ترک کننده‌ی باطل و گرونده‌ی به دین حق

۵ - إِنَّهُمْ بَدَّوْا يَتَكَلَّمُونَ بِكَلَامٍ خَفِيٍّ :

بَدَّوْا يَتَهَامَسُونَ : شروع به پیچ‌پیچ کردند.

الْتَمَرِينُ الثَّانِي: تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْحَرْفَ الْمُشَبَّهَ بِالْفِعْلِ، وَ لَا النَّافِيَةَ لِلْجِنْسِ.

- ... قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ \* بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ... \* يس: ۲۶ و ۲۷

به وی گفته شد: به بهشت درآی (داخل شو). گفت: ای کاش، قوم من می‌دانستند، که پروردگار من بر من بخشید و مرا از گرامی داشته شدگان قرار داد.

- \* ... لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا ... \* التَّوْبَةُ: ۴۰ غمگین مباش. بی‌تردید، خدا با ماست.

- \* لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ \* الصَّافَات: ۲۵ هیچ معبودی جز خدا نیست.

لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ . رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله

هیچ دینی ندارد کسی که هیچ وفایی [به عهد خود] ندارد.

الْتَمْرِينُ الثَّلَاثُ: أ. اِقْرَأِ الشُّعْرَ الْمَنْسُوبَ إِلَى الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطًّا.  
أَيُّهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ      إِنَّمَا النَّاسُ لِأُمَّمٍ وَ لِأَبٍ

ای که نابخردانه افتخار کننده به دودمان هستی، مردم تنها از یک مادر و یک پدرتند (هستند).

هَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ فِضَّةٍ      أَمْ حَدِيدٍ أَمْ نُحَاسٍ أَمْ ذَهَبٍ

آیا آنان را می بینی که از نقره، آهن، مس یا طلا آفریده شده اند؟

بَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ<sup>۱</sup>      هَلْ سِوَى لَحْمٍ وَعَظْمٍ وَعَصَبٍ

بلکه آنان را می بینی از تکه‌ی گلی آفریده شده اند. آیا به جز گوشت و استخوان و پی هستند؟

إِنَّمَا الْفَخْرُ لِعَقْلِ ثَابِتٍ      وَ حَيَاءٍ وَعَفَافٍ وَأَدَبٍ

افتخار تنها به خردی استوار، شرم، پاکدامنی و ادب است.

كَلِمَاتٌ. اسْتَخْرَجَ مِنَ الْآيَاتِ اسْمَ الْفَاعِلِ، وَ الْفِعْلَ الْمَجْهُولَ، وَ الْجَارَّ وَ الْمَجْرُورَ، وَ الصِّفَةَ وَ الْمَوْصُوفَ

اسم الفاعل ( الفاجر ، ثابت ) / الفعل المجهول ( خلِقُوا )

الجارَّ و المجرور ( بالنسب ، لأم ، لأب ، من فضة ، من طينة ، لعقل ) / الصفة ( ثابت ) / الموصوف ( عقل )

البته الفاجر در مصرع اول بیت اول هم نقش صفت را دارد ولی یادگیری آن از اهداف کتاب درسی نمی باشد .

الْتَمْرِينُ الرَّابِعُ: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ النَّبَوِيَّةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱- كُلُّ طَعَامٍ لَا يُذَكَّرُ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَإِنَّمَا هُوَ دَاءٌ<sup>۴</sup> وَلَا بَرَكَةٌ فِيهِ. ( الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ وَ نَوْعُ لَا )

هر غذایی که نام خدا بر آن برده نمی شود، پس آن فقط بیماری است و هیچ برکتی ندارد

۱- الطين: گل      ۲- سوی: به جز      ۳- العظم: استخوان « جمع: العظام »      ۴- العصب: پی

۴- الداء: بیماری: المرَض --- الداء = المرَض

۲- لَا تَغْضَبُ، فَإِنَّ الْغَضَبَ مَفْسَدَةٌ<sup>۱</sup>. (نوع الفعل)

خشمگین مشو، زیرا خشم مایه‌ی تباهی است.

۳- لَا فَفَقِرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَلَا عِبَادَةَ مِثْلُ التَّفَكُّرِ. (المُضَافُ إِلَيْهِ وَنَوْعُ لَا)

هیچ نیازمندی سخت‌تر از نادانی و هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست.

### یادآوری:

**فعل:** کلمه‌ای است که بر انجام کاری یا روی دادن حالتی در یکی از زمان‌های (گذشته - حال - آینده) دلالت می‌کند.

در عربی سه نوع فعل اصلی داریم: **ماضی، مضارع، امر**

۱- **ماضی:** بر انجام کار در زمان گذشته دلالت می‌کند.

مانند: عَزَمَ (تصمیم گرفت / گذشته) ضَحِكُوا (خندیدند / گذشته)

فعل ماضی را می‌توان به صورت ماضی یا ماضی نقلی ترجمه کرد. مانند: كَتَبَ: نوشت، نوشته است.

**ماضی نقلی:** در عربی از فرمول (قَدْ + فعل ماضی) ساخته می‌شود ولی در ترجمه‌ی فارسی باید از الگوی

(یقیناً، حتماً، بدون شک + صفت مفعولی + شناسه‌ها) استفاده شود.

ماضی نقلی در زبان فارسی «---» (بن ماضی + ه + فعل ربطی «ام - ای - است - ایم - آید - اند») مانند:

رفته‌ام - رفته‌ای - رفته است - رفته‌ایم - رفته‌اید - رفته‌اند

۱- الْمَفْسَدَةُ: مایه تباهی

۲- مضارع: بر انجام کار در زمان‌های حال و آینده دلالت می‌کند.

مانند: يَخْسِرُ (زیان می‌کند / حال و آینده) تَقْدِرِينَ (می‌توانی / حال و آینده)

Translate<sup>۲</sup>) در ترجمه‌ی فعل‌های مضارع معمولاً از (می ... ) استفاده می‌شود.

۳- فعل أمر: از فعل مضارع ساخته می‌شود:

الف - مجزوم کردن فعل مضارع ب - حذف «ت» از اول مضارع مجزوم ج - در صورت نیاز افزودن همزه  
 تَكْتُبُ --- «تَكْتُبُ» --- كُتِبَ «كُتِبَ» / تَجْلِسُ --- «تَجْلِسُ» --- جَلَسَ «جَلَسَ» / إِجْلِسْ  
 تَعْلَمُ --- «تَعْلَمُ» --- عَلِمَ «عَلِمَ» / تَتَعَاوَنُ --- «تَتَعَاوَنُ» --- تَعَاوَنَا  
 امرغائب و متکلم: ل + فعل مضارع مجزوم

در ترجمه‌ی امر غائب و متکلم از الگوی (نباید ... ب ... ) استفاده می‌شود. لِيَكْتُبُ: نباید نویسد، نباید بنویسد

### فعل‌های فرعی:

۱- فعل مستقبل: اگر بخواهیم فعل مضارع فقط بر آینده دلالت کند، باید به اول آن حرف (سـ) یا (سوف) اضافه کنیم.

مانند: يَجْعَلُ (قرار می‌دهد) --- سَيَجْعَلُ (قرار خواهد داد)

Translate) در ترجمه‌ی فعل‌های مستقبل از الگوی (...خواه.....) استفاده می‌کنیم<sup>۱</sup>.

أَذْهَبُ: می‌روم سَأَذْهَبُ إِلَى الْجَامِعَةِ. (به دانشگاه خواهیم رفت.)

نَكْتُبُ: می‌نویسیم سَوْفَ نَكْتُبُ واجباتنا. (تکالیفمان را خواهیم نوشت.)

<sup>۲</sup>-ترجمه کردن: از این قواعد در تبدیل فارسی به عربی و بالعکس استفاده نمائید.

۱- برای ساختن فعل مستقبل منفی از الگوی زیر استفاده می‌شود:

لَسْنُ + فعل مضارع منصوب = آینده‌ی منفی (... نخواه ... ) یا ( هرگز ... نمی ... )

لَنْ أَذْهَبَ: نخواهم رفت لَنْ نَكْتُبَ: نخواهیم نوشت

۲- فعل نفی : این فعل انجام نشدن کار را بیان می کند ( خبر می دهد ) . پس خبری است .

ماضی -- « ما + فعل ماضی كَتَبَ ( نوشت ) -- « ما كَتَبَ ( نوشت )	} فعل نفی <sup>۱</sup>
مضارع -- « لا + فعل مضارع يَكْتُبُ ( می نویسد ) -- « لا يَكْتُبُ ( نمی نویسد )	

\* فعل مضارع گاهی با حرف نفی ( ما ) نیز منفی می شود . ( وَ مَا يَذْكُرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ : فقط خردمندان متذکر می شوند )

۳- فعل نهی : لا + مضارع مجزوم ؛ مانند : لا تَكْتُبُ ، لا تَكْتُبَا ، لا تَكْتُبُوا

در ترجمه‌ی نهی غائب و متکلم از الگوی ( نباید ... ب ... ) استفاده می شود . لا يَكْتُبُ : نباید نویسد ، نباید بنویسد

### فعل مجهول

مجهول کردن فعل ماضی : ۱- عین الفعل کسره می گیرد . ۲- تمام حروف صدادار قبل از آن ضمه می گیرد .

مجهول کردن فعل مضارع : ۱- عین الفعل فتحه می گیرد . ۲- فقط حرف اول ( حرف مضارعة ) ضمه می گیرد .

ماضی : عَرَفُوا -- مجهول -- « عَرَفُوا أَرْسَلَ -- مجهول -- « أَرْسَلَ	} مجهول
مضارع : يَحْتَرِمُ -- مجهول -- « يُحْتَرِمُ يُرْسِلُ -- مجهول -- « يُرْسِلُ	

امر حاضر : مجهول نمی شود .

**Translate** : در ترجمه‌ی صیغه‌های فعل مجهول به زبان فارسی اغلب از فعل ( شدن ) کمک می گیریم . مانند :

أَرْسَلَ اللَّهُ الْأَنْبِيَاءَ .      أَرْسَلَ الْأَنْبِيَاءَ .

فعل فاعل مفعول به      فعل مجهول نائب فاعل

( خداوند انبیا را فرستاد . )

( انبیا فرستاده شدند . )

<sup>۱</sup> - اگر بخواهیم فعل ما ، معنای ماضی منفی بدهد ، می توانیم از فرمول زیر نیز استفاده کنیم :

لَمْ + فعل مضارع مجزوم = ماضی منفی یا ماضی نقلی منفی ( ن + بن ماضی + شناسه‌ها ) یا ( ن + بن ماضی + ه + شناسه‌ها )

لَمْ يَكْتُبُ : ننوشت ، ننوشته است      لَمْ يَذْهَبْ : نرفت ، نرفته است

**ساخت و ترجمه‌ی اسامی مشتق :****اسم فاعل :**

اسم فاعل در زبان عربی تقریباً معادل « صفت فاعلی » در زبان فارسی است .

صفت فاعلی در زبان فارسی : « بن مضارع<sup>۱</sup> + نده » یا « بن مضارع + ا »

مانند : کاتب ( نویسنده ) عالم ( داننده ، دانا ) معلم ( تعلیم دهنده )

**الف - ساخت اسم فاعل در ثلاثی مجرد :**

اسم فاعل در ثلاثی مجرد بر وزن ( فاعل ) از فعل ماضی ساخته می شود. مانند:

کَتَبَ --- « کاتب      شَهِدَ --- « شاهد      عَلِمَ --- « عالم

**ب - طرز ساختن اسم فاعل در غیر ثلاثی مجرد ( در ثلاثی مزید و ..... )**

ب/۱ - از فعل مضارع حروف مضارعة ( ا ت ی ن ) را حذف کرده و به جایش ( م ) می گذاریم .

ب/۲ - یک حرف مانده به آخر را کسره می دهیم . مانند :

جَاهِدَ ، يُجَاهِدُ --- « مُجَاهِدٌ « رزمنده »      تَكَلَّمَ ، يَتَكَلَّمُ --- « مُتَكَلِّمٌ « سخن گوینده »

إِسْتَمَعَ ، يَسْتَمِعُ --- « مُسْتَمِعٌ « شنونده »      إِسْتَخْرَجَ ، يَسْتَخْرِجُ --- « مُسْتَخْرِجٌ « استخراج کننده »

مانند : ناصر - شاهد	بر وزن فاعل	( در ثلاثی مجرد )	}	<b>اسم فاعل</b>
مانند : مُبَشِّرٌ - مُعْتَمِدٌ	مُ فُ عِل	( در غیر ثلاثی مجرد )		

۱ - بن مضارع در زبان فارسی از فرمول روبرو ساخته می شود : ( فعل امر بدون ب )

می رود «- امر -» برو «- بن مضارع -» رو / می نویسم «- امر -» بنویس «- بن مضارع -» نویس



- اسم مفعول : اسم مفعول در زبان عربی تقریباً معادل « صفت مفعولی » در زبان فارسی است .

مانند: مَنصُور ( یاری شده ) مکتوب ( نوشته شده )

**Translate** : در ترجمه اسم مفعول معمولاً از الگوهای ( ... شده ) یا ( مورد ... واقع شده ) استفاده می‌کنیم .

**طرز ساخت اسم مفعول** : اسم مفعول نیز به دو صورت ساخته می‌شود .

**الف - در ثلاثی مجرد** : بر وزن ( مَفْعُول ) ساخته می‌شود. مانند :

نَصْرًا	«---» مَنصُور	شَهِدَ	«---» مَشْهُود	عَلِمَ	«---» مَعْلُوم
كَتَبًا	«---» مَكْتُوب	نَصَرَ	«---» مَنصُور	قَتَلَ	«---» مَقْتُول

**ب - در غیر ثلاثی مجرد** :

ب/۱ - از فعل مضارع حروف مضارعة ( أ ت ی ن ) را حذف کرده و به جایش ( مُ ) می‌گذاریم .

ب/۲ - یک حرف مانده به آخر را فتحه می‌دهیم . مانند :

إِحْتَرَمَ ، يَحْتَرِمُ «---» مُحْتَرَم «مورد احترام واقع شده» خَاطَبَ ، يُخَاطِبُ «---» مُخَاطَب «مورد خطاب واقع شده»

إِنْتَخَبَ يَنْتَخِبُ «---» مُنْتَخَب «انتخاب شده» إِعْتَمَدَ ، يَعْتَمِدُ «---» مُعْتَمَد «مورد اعتماد واقع شده»

مانند : منصور - مکتوب	بر وزن مفعول	<b>در ثلاثی مجرد</b>	} اسم مفعول
مانند : مُجَسَّم - مُسْتَخْرَج	مُ ف ع ل	<b>در غیر ثلاثی مجرد</b>	

نامهای ( مُحَمَّد ، مُصْطَفَى ، مُرْتَضَى ، مُجْتَبَى و... ) اسم مفعول هستند .

**۴۰۳ - اسم زمان و مکان :**

اسم زمان : اسمی است که بر زمان وقوع فعل دلالت می‌کند. مانند : مَطْلَع ( وقت طلوع )

اسم مکان : اسمی است که بر محل وقوع فعل دلالت می‌کند . مانند : مَقْتَل ( کشتنگاه ) - مَنبَت ( محل رویش گیاه )

طرز ساخت اسم مکان و اسم زمان :

**الف - در ثلاثی مجرد :** بروزن های ( مَفْعَل « مَفْعَلَة » و مَفْعِل ) می توانیم هم اسم زمان وهم اسم

مکان بسازیم . مانند : مَشْرِق ، مَغْرِب ، مَسْجِد ، مَقْتَل ، مَخْرَج ، مَطْبِخ ، مَلْجَأ ، مَجْلِس ، مَوْعِد

**ب - در غیر ثلاثی مجرد :**

ب/۱ - از فعل مضارع حروف مضارعة ( ا ت ی ن ) را حذف کرده وبه جایش ( مُ ) می گذاریم.

ب/۲ - یک حرف مانده به آخر را فته می دهیم . مانند :

إِجْتَمَعَ ، يَجْتَمِعُ --- « مُجْتَمَع (محل اجتماع) صَلَّى ، يُصَلِّي --- « مُصَلَّى (نمازخانه)

إِسْتَشْفَى ، يَسْتَشْفِي --- « مُسْتَشْفَى (بیمارستان) خِيَمَ ، يُخَيِّمُ --- « مُخَيِّم (خیمه‌گاه)

مَفْعِل - مَفْعَل

در ثلاثی مجرد ) بر وزن های

اسم زمان و مکان

مُ فَعْل ( مانند اسم مفعول )

در غیر ثلاثی مجرد )

**اسم مبالغه :** اسمی است که بر کسی یا چیزی که صفتی را به مقدار زیاد دارد دلالت می کند .

پس اسم مبالغه = ( بسیار کننده کاری یا بسیار دارنده صفتی )

مهمترین وزن های این اسم عبارتند از ( فَعُول ، فَعَال ، فَعَالَة )

مانند :

حَسُود ( بسیار حسادت کننده )

صَبُور ( بسیار شکیبا )

غَفَّار ( بسیار بخشایشگر )

رَزَّاق ( بسیار روزی دهنده )

عَلَّامَة ( بسیار بسیار دانا )

فَهَامَة ( بسیار بسیار فهمیده، پرفهم )

**توجه :** اسم مبالغه معمولاً از فعل های متعدی ساخته می شود . اسم مبالغه در واقع مبالغه‌ی فاعل (کننده‌ی کار )

است لذا در اکثر موارد اسم فاعل هم معنی با خودش دارد . نام حرفه های مختلف بیشتر بر وزن ( فَعَال ) می آید .

مانند : نَجَّار ، طَبَّاح ، بَحَّار ( دریانورد ) و خَبَّاز و ...

✓ فعل مضارع در جمله دارای «لَعَلَّ» و «لَيْتَ» به صورت «مضارع التزامی» ترجمه می شود؛ مثال:

لَعَلَّ حَمِيداً يُسَافِرُ! شاید حمید سفر کند!

لَيْتَ صَدِيقِي يَنْجَحُ فِي الْمُسَابَقَةِ! کاش دوستم در مسابقه پیروز شود!

لَيْتَنِي أَشَاهِدُ جَمِيعَ مَدُنِ بِلَادِي! کاش همه شهرهای کشورم را ببینم!

✓ فعل ماضی را در جمله دارای «لَيْتَ» با توجه به جایگاهش در متن می توان «ماضی استمراری» و در

بعضی موارد «ماضی بعید» ترجمه کرد؛ مثال:

لَيْتَ نَاصِراً ابْتَعَدَ عَنِ الْكَسَلِ! کاش ناصر از تنبلی دوری می کرد!

کاش ناصر از تنبلی دوری کرده بود!

مصدر: در ترجمه‌ی مصدر به زبان فارسی از الگوی (بن ماضی + ن) استفاده می شود.

## التمرین الخامس : للترجمة.

۱	جَلَسَ: نشست	جَلَسْنَا: نشستیم، نشستهایم	لا تَجَلِسُوا: ننشینید	إِجْلِسْ: بنشینید
	نوع فعل و صیغه: ----»			
		إِجْلِسُوا: بنشینید	الْجَالِس: نشسته	الْمَجْلِس: محل نشستن
	نوع فعل و صیغه: ----»			
۲	أَجْلَسَ: نشانید	أَجْلَسُ: نشان	يُجْلِسُونَ: می نشانند	لا تُجْلِسِي: نشان
	نوع فعل و صیغه: ----»			
		سَيُجْلِسُ: خواهد نشانند	لَمْ يُجْلِسُوا: نشانند	الْإِجْلَاس: نشاندن
	نوع فعل و صیغه: ----»			
۳	فَهَمَّ: فهمید	فَهَمْتُ: فهمیدم	قَدْ فَهَمْتُ: فهمیده‌ای	لَمْ أَفْهَمْ: نفهمیدم
	نوع فعل و صیغه: ----»			
		لا يَفْهَمُ: نمی فهمد	أَفْهَمَ: بفهم	سَوْفَ يَفْهَمُ: خواهد فهمید
	نوع فعل و صیغه: ----»			
۴	فَهَمَّ: فهمانید	فَهَمْتُ: فهمانیدم	فُهِّمَ: فهمانیده ( تفهیم ) شد	لَنْ يُفَهِّمَ: نخواهد فهماند
	نوع فعل و صیغه: ----»			
		لِيُفَهِّمَ: باید بفهماند	الْمُفَهِّمَ: فهماننده ( تفهیم کننده )	سَوْفَ أُفَهِّمُ: خواهم فهماند
	نوع فعل و صیغه: ----»			

۵	قَطَعَ : بریده شد	كانوا قَطَعُوا : بریده بودند	كانا يَقْطَعَانِ : می بریدند
			نوع فعل و صیغه : ---»
	لا تَقْطَعُ : نَبْر	الْقَاطِعَةُ : بُرنده	الْمَقْطُوعُ : بریده شده ، ثابت
			نوع فعل و صیغه : ---»
۶	ما انْقَطَعَ : بریده نشد	لَمْ يَنْقَطِعْ : بریده نشد	سَيَنْقَطِعُ : بریده خواهد شد
			نوع فعل و صیغه : ---»
	لَنْ يَنْقَطِعَ : بریده نخواهد شد	لَيَنْقَطِعُ : باید بریده شود	الانْقِطَاعُ : بریده شدن
			نوع فعل و صیغه : ---»
۷	لَيْتَهُ يَغْفِرُ : کاش او ببامرزد	لَيْتَهُ غَفَرَ : کاش او می آمرزید	قَدْ غَفَرَ : آمرزیده است
			کاش او آمرزیده بود
			نوع فعل و صیغه : ---»
	لا يُغْفَرُ : آمرزیده نمی شود	الْغَفَّارُ : بسیار آمرزنده	الْمَغْفُورُ : آمرزیده شده
			نوع فعل و صیغه : ---»
۸	اسْتَعْفَرْتُ : آمرزش خواستم	قَدْ اسْتَعْفَرْتُمْ : آمرزش خواسته اید	الاسْتِعْفَارُ : آمرزش خواستن
			نوع فعل و صیغه : ---»
	اسْتَعْفِرُ : آمرزش می خواهم	اسْتَعْفِرُ : آمرزش بخواه	لا يَسْتَعْفِرُونَ : آمرزش نمی خواهند
			نوع فعل و صیغه : ---»

## الْتَمِرِينَ السَّادِسُ : اِقْرَأْ هَذِهِ الْأَنْشُودَةَ ؛ ثُمَّ تَرَجِّمُهَا إِلَى الْفَارْسِيَّةِ :

الأنشودة : سرود « جمع : الأناشيد »      المُجِيب : برآورنده      الإِنْشِرَاح : شادمانی  
 البَسَمَاتِ : لبخندها « مفرد : البَسْمَة »      أَعْنَى : مرا یاری کن ( أَعَانَ ، يُعِينُ / أَعِنُ + نون وقایه + ی )  
 أَنْرُ : روشن کن ( أَنْارَ ، يُنِيرُ )      الحَطَّ : بخت « جمع : الحُطُوظُ »      السَّلَام : آشتی ، صلح  
 إِحْمِنِي : از من نگهداری کن ( حَمَى ، يَحْمِي / إِحْمُ + نون وقایه + ی )

يا إِلَهِي يَا إِلَهِي	يا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ
ای خدای من ! ای خدای من !	ای اجابت کنندهی ( برآورندهی ) دعاها !
اجْعَلِ الْيَوْمَ سَعِيداً	وَكَثِيرَ الْبَرَكَاتِ
امروز را خوش اقبال و پر از برکتها قرار بده	
وَأَمَلِ الصَّدرَ أَنْشِرَاحاً	وَفَمِي بِالْبَسَمَاتِ
و سینه را از شادمانی و دهانم را از لبخندها پُر کن	
وَأَعْنِي فِي دَرُوسِي	وَأَدَاءِ الْوَاجِبَاتِ
و مرا در درسهایم و انجام تکالیف یاری نما .	
وَأَنْرِ عَقْلِي وَ قَلْبِي	بِالْعُلُومِ النَّافِعَاتِ
و عقل و دلم را با دانشهای سودمند روشن کن	
و اجْعَلِ التَّوْفِيقَ حَظِّي	وَنَصِيبِي فِي الْحَيَاةِ
و موفقیت را بخت و بهرهی من در زندگی قرار بده	
وَأَمَلِ الدُّنْيَا سَلَاماً	شَامِلاً كُلَّ الْجِهَاتِ
و دنیا را از صلح و سازشی در همهی جهتها پُر کن	
وَأَحْمِنِي وَأَحْمِ بِلَادِي	مِنْ شُرُورِ الْحَادِثَاتِ
و از من و کشورم از بدیهای پیش آمد ( پیش آمدهای بد ) نگهداری کن .	

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ : آگاه باش که دلها به یاد خدا آرام می گیرد .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

<p>الْخِيَامُ : چادرها « مُفْرَد : الخِيَمَةُ »</p> <p>الرَّجُلُ : پا « جَمْع : الأَرْجُلُ »</p> <p>زَارَ — : دیدار کرد ( مَضَارِع : يَزُورُ )</p> <p>« زُرْتُ : دیدار کردم »</p> <p>الْقِمَّةُ : قلّه « جَمْع : القِمَمِ »</p> <p>لَجَأَ إِلَى — : به ... پناه برد</p> <p>مَرَّ : گذر کرد ( مَضَارِع : يَمُرُّ )</p> <p>المَشْهَدُ : صحنه</p>	<p>أَلَمَ : به درد آوزد ( مَضَارِع : يُؤْلِمُ )</p> <p>« رَجُلِي تُؤْلِمُنِي : پایم درد می کند »</p> <p>إِشْتَقَ : مشتاق شد ( مَضَارِع : يَشْتَاقُ )</p> <p>أُمَاهُ : ای مادرم ، مادر جان</p> <p>بُنَى : پسرکرم</p> <p>بَنَاتِي : دخترکرم</p> <p>تَعَبَّدَ : عبادت کرد</p> <p>التَّلْفَازُ : تلویزیون</p> <p>تَمَنَّى : آرزو داشت ( مَضَارِع : يَتَمَنَّى )</p>
--	---

\* ... وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ... \* آل عمران ۹۷

حجّ ( آهنگ رفتن به سوی ) خانه ی [خدا] برای آن مردمی واجب الهی است که بتوانند به سوی آن راه یابند

مَكَّةُ الْمُكْرَمَةُ وَ الْمَدِينَةُ الْمُنَوَّرَةُ مَكَّةُ مَكْرَمَةٌ ( تکریم و بزرگ داشته شده ) و مَدِينَةُ مَنْوَرَةٌ ( نورانی شده )  
جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ أَمَامَ التَّلْفَازِ مُشْتَاقِينَ ، يُشَاهِدُونَ الْحُجَّاجَ فِي الْمَطَارِ

اعضای خانواده با اشتیاق روبروی تلویزیون نشستند ( نشسته اند ) ، حاجیان را در فرودگاه می دیدند ،

وَهُمْ يَرْكَبُونَ الطَّائِرَةَ لِلذَّهَابِ إِلَى مَكَّةَ الْمُكْرَمَةِ وَ الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ .

در حالیکه آن ها برای رفتن به مکه ی مکرمه و مدینه ی منوره به هواپیما سوار می شدند . ( یا )

حاجیان را در فرودگاه ، در حالیکه به هواپیما سوار می شدند ؛ برای اینکه به مکه ی مکرمه و مدینه ی منوره ، بروند ؛ می دیدند .

نَظَرَ « عَارِفٌ » إِلَى وَالِدَيْهِ ، فَرَأَى دُمُوعَهُمَا تَتَسَاقَطُ مِنْ أَعْيُنِهِمَا .

عارف به پدر و مادرش نگاه کرد ، پس اشک هایشان را دید که پی در پی از چشمان شان می ریخت .

فَسَأَلَ عَارِفٌ وَالْوَالِدَهُ مُتَعَجِّباً : يَا أَبِى ، لِمَ تَبْكِي وَ قَدْ كُنْتَ فِي الْحَجِّ فِي الْعَامِ الْمَاضِي ؟!

پس عارف با شگفتی از پدرش پرسید : ای پدرم ، چرا گریه می کنی در حالیکه سال گذشته (پارسال) در حج بوده ای ؟

الأبُ : حِينَمَا أَرَى النَّاسَ يَذْهَبُونَ إِلَى الْحَجِّ ،

پدر : وقتی مردم را می بینم در حالیکه به حج می روند ،

تَمُرُّ أَمَامِي ذِكْرِيَاتِي حِينَ زُرْتُ أَنَا وَ أُمِّي هَاتَيْنِ الْمَدِينَتَيْنِ الْمُقَدَّسَتَيْنِ ؛

خاطراتم از روبرویم می گذرد زمانی که من و مادرت این دو شهر مقدس را زیارت کردیم ؛

فَأَقُولُ فِي نَفْسِي : يَا لَيْتَنِي أَذْهَبُ مَرَّةً أُخْرَى!

پس با خودم می گویم : ای کاش یکبار دیگر بروم !

رُقِيَّةُ : وَلَكِنَّكَ أَدَّيْتِ فَرِيضَةَ الْحَجِّ فِي السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ مَعَ أُمِّي!

رُقِيَّةُ : ولی تو واجب حج را در سال گذشته با مادرم انجام دادی ( داده ای ) !

الأمُّ : لَقَدْ اشْتَقَّ أَبوكُ إِلَى الْحَرَمَيْنِ الشَّرِيفَيْنِ : الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْمَسْجِدِ النَّبَوِيِّ وَ كَذَلِكَ الْبَقِيْعِ الشَّرِيفِ .

مادر : پدرتان به دو حرم شریف مشتاق شده است: مسجد الحرام و مسجد پیامبر و همچنین [ قبرستان ] بقیع شریف .

عارفُ : أَنَا مُشْتَاقَةٌ أَيْضاً : يَا أُمَّاهُ؟ عارف : آیا تو هم مشتاقی ؛ مادر جان ؟

الأمُّ : نَعَمْ ، بِالتَّأَكِّيْدِ يَا بُنَيَّ . وَلَكِنِّي أَحِبُّ أَنْ أَذْهَبَ لِزِيَارَةِ الْعَتَبَاتِ الْمُقَدَّسَةِ أَيْضاً .

مادر : بله ، البته پسرکم ( پسر کوچکم ) . ولی من دوست دارم به زیارت عتبات مقدسه هم بروم .

الأبُ : كُلُّ مُسْلِمٍ حِينَ يَرَى هَذَا الْمَشْهَدَ ، وَ يَتَذَكَّرُ الْأَمَاكِنَ الْمُقَدَّسَةَ يَشْتَاقُ إِلَيْهَا .

پدر : هر مسلمانی وقتی این صحنه را می بیند ، و مکان های مقدس را به یاد می آورد ، به آن مشتاق می شود .



عارف: أَيُّ الْأَمَاكِنِ تُحِبُّ أَنْ تَزُورَ هَـا؟ عارف: کدام مکان‌ها را دوست داری زیارت‌شان کنی؟

الأب: إِضَافَةً إِلَى مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ أَحِبُّ أَنْ أَزُورَ الْعَتَبَاتِ الْمُقَدَّسَةَ أَيْضًا، كَمَا قَالَتْ أُمُّكَ.

پدر: علاوه بر مکه و مدینه دوست دارم که عتبات مقدسه را هم زیارت کنم، همانطور که مادرت گفت.

عارف: مَا هِيَ ذِكْرِيَاتُكُمْ عَنِ الْحَجِّ؟ عارف: خاطرات‌تان از حج چیست؟

الأب: أَتَذَكَّرُ خِيَامَ الْحُجَّاجِ فِي مِئِنَا وَعَرَفَاتِ، وَرَمَى الْجَمَرَاتِ

به یاد می‌آورم چادرهای حاجیان در مینا و عرفات، و رمی جمرات (پرتاب سنگ‌ها)

وَالطَّوَافِ حَوْلَ الْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ وَالسَّعْيِ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَزِيَارَةَ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ.

وطواف (گردش) پیرامون کعبه‌ی شریف سعی (تلاش) بین صفا و مروه، و زیارت بقیع شریف را.

الأمُّ: وَأَنَا أَتَذَكَّرُ جَبَلَ النُّورِ الَّذِي مَادَر: وَ مِنْ كَوْهِنُورٍ رَا بَهْ يَادِ مِىْ أَوْرَمِ كَهْ

كَانَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) يَتَعَبَّبُ فِي غَارِ حِرَاءِ الْوَاقِعِ فِي قِمَّتِهِ.

پیامبر - که درود و سلام خداوند بر او و خاندانش باد - در غار حیراء که در قله‌اش قرار دارد، عبادت می‌کرد.

رُقِيَّةُ: أَنَا قَرَأْتُ فِي كِتَابِ التَّرْبِيَةِ الدِّينِيَّةِ رُقِيَّةً: مِنْ دَرِ كِتَابِ پَرُورِشِ (تَعْلِيمَاتِ) دِينِي خَوَانَدَمِ ...

أَنَّ أَوْلَى آيَاتِ الْقُرْآنِ نَزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فِي غَارِ حِرَاءِ.

که اولین آیات قرآن در غار حیراء بر پیامبر نازل شد (فرود آمد).

هَلْ رَأَيْتِ الْغَارَ؛ يَا أُمَّاهُ؟ مَادَرِ جَانِ؛ أَيَا غَارٍ رَا دِيدِي؟

الأمُّ : لا ، يا بُنَيَّتِي . الْغَارُ يَقَعُ فَوْقَ جَبَلٍ مُرْتَفِعٍ ، لَا يَسْتَطِيعُ صُعودُهُ إِلَّا الْأَقْرَبَاءُ .

مادر : نه ، دخترکم . غار بالای کوه بلندی قرار دارد ، فقط افراد قوی می توانند از آن بالا بروند

وَأَنْتِ تَعْلَمِينَ أَنَّ رَجُلِي تُوْلِمُنِي . و تو می دانی که پیام درد می کند .

رُقِيَّةُ : هَلْ رَأَيْتُمَا غَارَ ثَوْرِ النَّذِيِّ رُقِيَّةُ : آیا دیدید غار ثور را که

لَجَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ( صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ) فِي طَرِيقِ هِجْرَتِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ ؟

پیامبر در راه هجرتش به مدینه منوره به آن پناه برد ؟

الأبُّ : لا ، يا عَزِيزَتِي ؛ پدر : نه عزیزم ؛

أَنَا أَتَمَنَّنِي أَنْ أَتَشَرَّفَ مَعَ جَمِيعِ أَعْضَاءِ الْأُسْرَةِ وَمَعَ الْأَقْرَبَاءِ

من آرزو دارم یکبار دیگر با همه ی اعضای خانواده و نزدیکان مشرف بشوم

لِزِيَارَةِ مَكَّةَ الْمُكْرَمَةِ وَالْمَدِينَةَ الْمُنَوَّرَةَ مَرَّةً أُخْرَى وَ أَزُورُ هَذِهِ الْأَمَاكِنَ .

برای زیارت مکه مکرمه و مدینه منوره و این مکان ها را زیارت کنم .

۱ - لِماذا لَمْ تَصْعَدْ وَالِدَةُ عَارِفٍ وَ رُقِيَّةَ جَبَلِ النُّورِ ؟ لِأَنَّ رَجُلَ الْأُمِّ كَانَتْ تُؤْلِمُهَا .

۲ - مَتَى كَانَ وَالِدَا عَارِفٍ وَ رُقِيَّةَ فِي الْحَجِّ ؟ فِي الْعَامِ الْمَاضِي .

۳ - ماذا كَانَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ يُشَاهِدُونَ ؟ الْحُجَّاجُ فِي الْمَطَارِ .

۴ - أَيْنَ جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ ؟ أَمَامَ التَّلْفَازِ .

۵ - كَيْفَ يَكُونُ جَبَلُ النُّورِ ؟ يَكُونُ مُرْتَفَعَةً .

۶ - مَنْ كَانَ يَبْكِي ؟ وَالِدَا الْأُسْرَةِ .

« اشتاق إليه . » و « رأسي يؤلمني . » زائد هستند .

## اعلموا

## الحال (قید حالت)

آیا ترجمه این سه جمله یکسان است؟

الف - رأيتُ ولدًا مسرورًا . ب - رأيتُ الولدَ المسرورَ . ج - رأيتُ الولدَ مسرورًا .  
مفعول به صفت مفعول به صفت مفعول به حال

پسر خوشحالی را دیدم. پسر خوشحال را دیدم. پسر را، خوشحال دیدم.

مسروراً در جملهی « الف » و المسرور در جملهی « ب » چه نقشی دارند ؟

آیا مسروراً در جملهی « ج » نیز همان نقش را دارد ؟

در جملهی اول کلمه‌ی « مسروراً » صفت « ولداً » و در جملهی دوم « المسرور » صفت « الولد » و در جملهی سوم « مسروراً » حالت « الولد » است.

ذَهَبَتِ الْبِنْتُ الْفَرِحَةَ . ذَهَبَتِ الْبِنْتُ فَارِحَةً .  
فعل فاعل صفت فعل فاعل قید حالت (الحال)

برخی کلمات در جمله ، حالت یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می دهند .

به چنین کلماتی در فارسی « قید حالت » و در عربی « حال » می‌گوییم .

قید حالت به صورت « اسمی نکره » یا « جمله » می‌آید و حالت مرجع خودش را که معرفه ( دارای «ال» یا «علم») است بیان می‌کند.

اِسْتَعْلَمَ مَنْصُورٌ فِي الْمَرْعَةِ نَشِيطًا . منصور ، بانشاط ( فعّالانه ) در مزرعه مشغول کار شد .  
فعل فاعل جار و مجرور حال (قید حالت) مرجع حال

در زبان عربی بسیاری از اوقات قید حالت در انتهای جمله می‌آید؛ مانند:

وَقَفَ الْمُهَنْدِسُ الشَّابُّ فِي الْمَصْنَعِ مُبْتَسِمًا . مهندس جوان ، خندان در کارگاه ایستاد .  
فعل فاعل صفت جار و مجرور حال (قید حالت) مرجع حال

۱ - تشخیص مرجع قید حالت و مطابقت قید حالت با مرجعش از نظر عدد و جنس، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست . (تدریس صاحب حال) از اهداف کتاب درسی نیست.

اللَّاعِبُونَ الْإِيرَانِيُونَ رَجَعُوا مِنَ الْمُسَابَقَةِ مُبْتَسِمِينَ . بازیکنان ایرانی ، خندان از مسابقه برگشتند .

مبتدا صفت فعل و فاعل جار و مجرور حال

هَاتَانِ الْبَنْتَانِ قَامَتَا بِجَوْلَةٍ عِلْمِيَّةٍ فِي الْإِنْتَرْنِتِ مُبْتَسِمَتَيْنِ .

فعل و فاعل جار و مجرور صفت جار و مجرور حال

این دو دختر ، لبخندزنان به گردش علمی در اینترنت پرداختند .

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ . عَيْنِ «الْحَالِ» فِي الْجُمْلِ التَّالِيَةِ . در جملات زیر حال را مشخص کن .

۱ - وَصَلَ الْمُسَافِرَانِ إِلَى الْمَطَارِ مُتَأَخِّرِينَ وَرَكِبَا الطَّائِرَةَ .

حال

مسافران ، دیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند .

۲ - تَجَتَّهَدُ الطَّالِبَةُ فِي آدَاءِ وَاجِبَاتِهَا رَاضِيَةً وَتُسَاعِدُ أُمَّهَا .

حال

دانش آموز ، خشنود در انجام تکالیفش تلاش می کند و به مادرش کمک می کند .

۳ - يُشَجِّعُ الْمُتَفَرِّجُونَ فَرِيقَهُمْ الْفَائِزَ فَرِحِينَ الْيَوْمَ .

حال

امروز تماشاگران تیم برنده شان را باخوشحالی تشویق می کنند .

۴ - الطَّالِبَتَانِ تَقْرَأَانِ دُرُوسَهُمَا مُجِدَّتَيْنِ .

حال

دو دانش آموز تلاشگرانه درس هایشان را می خوانند .

گاهی قید حالت به صورت جمله اسمیه همراه با حرف « واو حالیه » و به دنبال آن یک ضمیر می آید؛ مثال:

در جمله ی الف قید حالت به صورت ماضی استمراری ترجمه می شود.

الف - رَأَيْتُ الْفَلَّاحَ وَهُوَ يَجْمَعُ الْمَحْصُولَ . کشاورز را دیدم، در حالی که محصول را جمع می کرد.

ب. أَشَاهِدُ قَاسِمًا وَهُوَ جَالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ . قاسم را می بینم، در حالی که میان دو درخت نشسته است.

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ. تَرْجِمِ الْآيَاتِ الْكَرِيمَةَ ، ثُمَّ عَيِّنِ الْحَالَ .

۱ - \* خَلِقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا \* (نساء : ۲۸) و انسان، ضعیف آفریده شده است .

۲ - \* وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ \* (آل عمران : ۱۳۹)

و سست نشوید ( سستی نکنید ) و غمگین نگردید حال آنکه شما برترید ...

۳ - \* كَانِ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ ... \* ( بقره : ۲۱۳ )

مردم [در آغاز] یک امت بودند. پس خدا پیامبران را بشارت دهنده برانگیخت ...

۴ - \* يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً \* ( فجر : ۲۸ و ۲۷ )

ای نفس آرامش یافته ، خشنود و مورد رضایت [خدا] به سوی پروردگارت بازگرد،

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (مائده : ۵۵)

سرپرست شما فقط خدا و رسول او و کسانی‌اند که ایمان آورده‌اند؛ همانان که نماز را برپا می‌دارند و در حالی که در رکوع هستند ؛ صدقه می‌دهند.

**حال :** کلمه یا کلماتی هستند که حالتِ فاعل یا مفعول یا هردوی آنها یا خبر یا نائب فاعل یا ... را در هنگام

انجام کار بیان می کنند . ( تقریباً معادل قید حالت زبان فارسی ) مثال :

جاءَ المُعَلِّمُ مُسْروراً .  
 ( معلم ، فوشال آمد . )  
 فعل فاعل و مرفوع حال مفرد و منصوب ( ذوالحال )

**اقسام حال ( )** حال ممکن است در جمله به یکی از شکل های زیر ظاهر شود .

**۱ - حال به صورت مفرد ( )** اسمی است نکره ، مشتق و منصوب که حالت فاعل یا مفعول یا ... را بیان می کند .

برای تشخیص این نوع حال باید اسمی نکره و منصوب را پیدا کنیم که (مشتق) نیز باشد .

مثال : رأيتُ الطِّفْلَ ضاحكاً . ( کودک را خندان دیدم . )

فعل و فاعل آن مفعولٌ به و منصوب حال مفرد و منصوب ضمیر بارز ( ت ) ( ذو الحال )

**۲ - حال به صورت جمله فعلیه ( )** در این نوع حال یک جمله فعلیه بیانگر حالتِ فاعل ، مفعول و ... است .

برای تشخیص این نوع حال یک فعل در وسط یا آخر جمله پیدا می کنیم ( می دانیم که هر فعلی صد در صد فاعل دارد فعل و فاعل با هم تشکیل جمله فعلیه را می دهند ) .

مثال : رأيتُ الطِّفْلَ يَضْحَكُ . ( کودک را دیدم در حالیکه می خندید . )

فعل و فاعل آن مفعولٌ به و منصوب فعل و فاعل آن ضمیر مستتر هوَ خندان ضمیر بارز ( ت ) ( ذو الحال ) جمله فعلیه ، حال و منصوب محلاً

رأيتُ الطِّفْلَ ( و ) « قَدْ » ضاحكاً . ( کودک را دیدم در حالیکه خندیده بود . )

فعل و فاعل آن مفعولٌ به و منصوب واو حالیه فعل و فاعل آن ضمیر مستتر هوَ خندان ضمیر بارز ( ت ) ( ذو الحال ) جمله فعلیه ، حال و منصوب محلاً

خرجَ النَّاسُ إلى الشوارعِ يَهْتَفونَ ضِدَّ المُستَكْبِرِينَ .

فعل فاعل و مرفوع فعل و فاعل آن ضمیر بارز ( و ) جمله فعلیه ( ذو الحال ) حال و منصوب محلاً

( مردم به سوی خیابان ها خارج شدند در حالیکه ضد مستکبران شعار می دادند . )

۳- **حال به صورت جمله اسمیه**<sup>۱</sup> در این نوع حال یک جمله اسمیه بیانگر حالت فاعل یا مفعول و ... می باشد. (می دانیم جمله اسمیه با اسم شروع می شود به اسمی که در ابتدای جمله می آید، مبتدا گفته می شود به کلمه یا کلماتی که درباره مبتدا خبری را می دهند خبر گفته می شود. (جمله اسمیه: مبتدا مرفوع+ خبر و مرفوع)

رَأَيْتُ الطِّفْلَ (و) هُوَ ضاحِكٌ. (کودک را در حالیکه خندان است «بود» دیدم.)  
 فعل و فاعل آن مفعول به و منصوب واو حَالِيَه مبتدا خبر خندان  
 ضمیر بارز (ت) (ذو الحال) جمله اسمیه، حال و منصوب محلاً

**نکته ۱)** معمولاً وقتی حال به صورت جمله (فعلیه - اسمیه) می آید قبل از آن حرف (و) می آید که به آن واو، (واو) حالیه<sup>۲</sup> گفته می شود.

**نکته ۲)** حال باید با ذوالحال از لحاظ تعداد و جنسیت مطابقت داشته باشد.

أرسلَ اللهُ الأنبياءَ مُبشِّرِينَ. (خداوند پیامبران را بشارت دهنده فرستاد.)  
 فعل فاعل مفعول به و منصوب حال و منصوب (نصب با ی)  
 و مرفوع (ذوالحال) (بصورت جمع مذکر)  
 (بصورت جمع مذکر)

**نکته ۳)** در ترجمه حال از کلماتی که معنای قید حالت در زبان فارسی دارند (خندان، گریان، خوشحال، ناراحت و ...) و یا از کلماتی مانند در حالیکه، با حالت و ... استفاده می شود.

**نکته ۴)** کلمه (وَحَدَّ = به تنهایی) معمولاً همراه یک ضمیر متصل می آید، که نقش حال را دارد.  
 ذَهَبَ عَلَيَّ وَحْدَهُ.  
 (علی به تنهایی رفت.)

فعل فاعل و مرفوع حال مفرد مضاف‌إلیه و مجرور  
 (ذو الحال) و منصوب محلاً

\* وَحَدَّ: تنها (جامد) است، با تأویل به مشتق به شکل (مُنْفَرِدًا: تنها) در می آید تا مشکل مشتق نبودنش حل شود.

<sup>۱</sup> - حال ممکن است به صورت شبه جمله نیز بیاید که بیشتر مربوط به آموزش های دانشگاهی می باشد.

در این نوع حال یک شبه جمله بیانگر حالت فاعل، مفعول و ... است.

رَأَيْتُ الطِّفْلَ (مُسْتَقْرَأً) بِبَيْنِ أَصْدِقَائِهِ. (کودک را دیدم در حالیکه بین دوستانش بود.)  
 فعل و فاعل آن مفعول به و منصوب شبه جمله (ظرف)  
 ضمیر بارز (ت) (ذو الحال) حال و منصوب محلاً

<sup>۲</sup> - اگر فعل جمله ی حالیه، فعل مضارع باشد، قبل از آن واو حالیه نمی آید. مگر اینکه فعل مضارع همراه با «لَمْ» بیاید.

**نکته ۵)** کلمات ( معاً ) و ( بینما ) در جملات معمولاً نقش ( حال ) را دارند . البته ( بین : مفعول فیه ) است .

تَعَالُ نَذْهَبُ مَعاً ( = مُصَاحِباً ) .  
( بیا باهم برویم . )

حال و منصوب

**نکته ۶)** حال معمولاً در پاسخ به جملاتی که با کلمه سؤالی ( کَیْفَ : چگونه ؟ ) شروع شده ، می آید .

کَیْفَ جَاءَ الْمُعَلِّمُ ؟ جَاءَ الْمُعَلِّمُ مَسْرُوراً .

حال مقدم فعل فاعل و مرفوع فعل فاعل و مرفوع حال مفرد

( ذو الحال ) ( ذو الحال ) و منصوب

**نکته ۷)** اگر سؤالی به شکل های « کیفیه الفاعل ، کیفیه المفعول ، کیفیه نائب الفاعل و ... » بیاید ، ما در آن باید به

دنبال حال بگردیم .

مانند مثال ۱ نکته ۶      مانند مثال نکته ۲      مانند مثال زیر

( انسان ضعیف آفریده شده است . )

خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفاً .

فعل مجهول نائب فاعل و مرفوع حال مفرد و منصوب

( ذوالحال )

کیفیه الفعل - کیفیت وقوع الفعل - نوع الفعل ..... --- مفعول مطلق

نکته‌ی مهم

کیفیه الفاعل - کیفیت نائب الفاعل - کیفیت المفعول ..... --- حال

**نکته ۸)** اسم معرفه + ... جمله ( اسمیه ، فعلیه )

صاحب حال معمولاً جمله حالیه<sup>۱</sup> و منصوب محلاً

پس ذوالحال باید یک اسم معرفه باشد . ( با خواندن پاورقی علّت را خواهید فهمید . )

<sup>۱</sup> - اما اگر جمله ( اسمیه یا فعلیه ) بعد از اسم نکره بیاید ، آن جمله ، معمولاً جمله وصفیه خواهد بود .

اسم نکره + جمله ( اسمیه - فعلیه )

معمولاً جمله وصفیه ( صفت ) و به تبعیت ... محلاً

رَأَيْتُ حَمَامَةً تَطِيرُ فِي السَّمَاءِ . ( کبوتری را دیدم که در آسمان پرواز می کرد . )

فعل و فاعل م. به و جمله وصفیه ( صفت ) و جارو مجرور

منصوب به تبعیت منصوب محلاً



**نکته ۹** یک ذوالحال ممکن است چند حال داشته باشد .

رَجَعَ موسى (ع) إلى قومِهِ غَضباناً أسفناً .  
 فعل فاعل و مرفوع جار و مجرور م ، إليه و حال اول و منصوب حال دوم و منصوب  
 ( ذوالحال ) مجرور محلاً

( موسی (ع) به جانب قوم خود برگشت در حالی که غضبناک و متأسف بود . )

يا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إلى ربِّكِ راضية مرضية .  
 حال اول و منصوب حال دوم و منصوب

( ای نفس آرامش یافته به سوی پروردگارت برگرد در حالیکه تو از او راضی هستی و مورد رضایت اویی )

**تذکر** وقتی بتوانیم چند ذوالحال - که از لحاظ معنی یکسان هستند - برای حال موجود در جمله پیدا کنیم . معمولاً نزدیک ترین ذوالحال به حال ، - که از نقش های اصلی باشد - ذوالحال در نظر گرفته می شود .

**نکته ۱۱** یک حال ممکن است چند ذوالحال مختلف داشته باشد . در اینصورت همه ی این کلمات ذوالحال هستند .

\* ما خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِأَعْبِينَا \*  
 فعل ماضی منفی و مفعول به و منصوب معطوف و معطوف و مفعول فیه مضافٌ إليه حال مفرد و منصوب  
 فاعل آن با کسره ی فرعی به تبعیت به تبعیت و منصوب و مجرور با « ی » فرعی  
 ضمیر بارز « نا »  
 ↓ ↓ ↓  
 ( ذوالحال ) ( ذوالحال ) ( ذوالحال )  
 ما آسمانها و زمین و آنچه را میان آنهاست به بازیچه نیافریده ایم .

**نکته ۱۲** گاهی ممکن است ذوالحال از جمله حذف شود .

ذَهَبْتُ إلى المنبرِ و الحضارُ يُصلُّونَ .

فعل و فاعل آن جار و مجرور مبتدا و مرفوع جمله ی فعلیه ، خبر و مرفوع محلاً  
 ضمیر بارز « ت » جمله ی اسمیه ، حال و منصوب محلاً

ذَهَبْتُ إلى المنبرِ [ من بين الحضار ] و الحضارُ يُصلُّونَ .

فعل و فاعل آن جار و مجرور مبتدا و مرفوع جمله ی فعلیه ، خبر و مرفوع محلاً  
 ضمیر بارز « ت » جمله ی اسمیه ، حال و منصوب محلاً

به سوی منبر ( تریبون ) رفتم در حالیکه حاضران صلوات می فرستادند .

نکته ۱۳) Translate : ترجمه‌ی جملات و صفیه و جملات حالیه :

الف - ماضی + ... ماضی ---» ماضی یا ماضی بعید

جمله‌ی وصفیه یا جمله‌ی حالیه

خَرَجَ الْمُعَلِّمُ مِنَ الصَّفِّ وَقَدْ عَلَّمَنَا عُلُومًا مُفِيدَةً . معلم از کلاس بیرون رفت در حالیکه علوم سودمندی را به ما آموخت ( آموخته بود .)

ب - ماضی + ... مضارع ---» ماضی استمراری

جمله‌ی وصفیه یا جمله‌ی حالیه

رَأَيْتُ الطِّفْلَ يَضْحَكُ . کودک را دیدم در حالیکه می‌خندید .

ج - ماضی + ... جمله‌ی اسمیه ---» ماضی یا ماضی بعید

جمله‌ی وصفیه یا جمله‌ی حالیه

نَادَيْتُ صَدِيقِي وَهُوَ غَارِقٌ فِي أَفْكَارِهِ . دوستم را در حالی که در افکار خود غرق بود ، صدا زدم .

### تبدیل جمله حالیه به حال مفرد :

۱ - واو حالیه را حذف می‌کنیم . ۲ - مبتدای بعد از آن را نیز حذف می‌کنیم .

۳ - از فعل موجود در جمله اسم فاعل یا اسم مفعول می‌سازیم و اسم فاعل یا مفعول ساخته شده را منصوب می‌کنیم .

رَأَيْتُ صَدِيقِي وَهُوَ يَلْعَبُ بِالْكُرَةِ .

فعل و فاعل آن مفعول به و منصوب م، إليه و مجرور مبتدا و مرفوع فعل و فاعل آن ضمیر مستتر هو ج و م ضمیر بارز ( ت ) تقدیراً محلاً محلاً جمله‌ی فعلیه ، خبر و مرفوع محلاً

جمله‌ی اسمیه ، حال و منصوب محلاً

---» رأيتُ صَدِيقِي لَاعِباً بِالْكُرَةِ .

فعل و فاعل آن مفعول به و منصوب م، إليه و مجرور حال مفرد ج و م

ضمیر بارز ( ت ) تقدیراً محلاً و منصوب

**تبدیل حال مفرد به جمله‌ی حالیه :**

۱ - حال مفرد را از جمله حذف می‌کنیم .  
 ۲ - واو حالیه به جای آن می‌آوریم .

۳ - بعد از واو حالیه ، یک ضمیر منفصل مرفوعی یا یک فعل متناسب با ذوالحال ( از لحاظ تعداد و جنسیت ) می‌آوریم .

الف : اگر بخواهیم حال مفرد را به حال جمله‌ی اسمیه تبدیل کنیم بعد از واو حالیه یک ضمیر منفصل می‌آوریم و حال مفرد را مرفوع کرده و بعد از ضمیر منفصل می‌آوریم .

ب : اگر بخواهیم حال مفرد را به حال جمله‌ی فعلیه تبدیل کنیم بعد از واو حالیه یک فعل متناسب با ذوالحال ( از لحاظ تعداد و جنسیت ) می‌آوریم .

جاء المُعَلِّمُ مَسْرُوراً . --- جاء المُعَلِّمُ وَ هُوَ مَسْرُورٌ .

فعل فاعل و مرفوع حال مفرد فعل فاعل و مرفوع مبتدا و مرفوع محلاً خبر و مرفوع

ذوالحال و منصوب ذوالحال جمله‌ی اسمیه ، حال و منصوب محلاً

رَأَيْتُ الطِّفْلَ ضَاحِكاً . --- رَأَيْتُ الطِّفْلَ يَضْحَكُ .

فعل و فاعل آن مفعول به حال مفرد فعل و فاعل آن مفعول به فعل و فاعل آن ضمیر مستتر هو

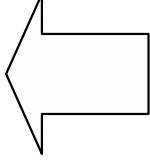
ضمیر بارز ( ت ) و منصوب و منصوب ضمیر بارز ( ت ) و منصوب جمله‌ی فعلیه ، حال و منصوب محلاً

سريلند زندگی می‌کنم.

گاهی معرف به اضافه: أعيشُ مرفوع الرأس.



اسمی است نکره، منصوب و مشتق (گاهی برای تأکید به صورت جامد می‌آید. ---) وحَدَّ + ضمير / مَعاً / وَيِنَمَا (



رأيتُ التلميذاتِ ضاحكاتٍ.

حال مفرد و منصوب

با کسره‌ی فرعی

رأيتُ الأطفالَ ضاحكينَ.

حال مفرد و منصوب

با «ی» فرعی

۱- به صورت مفرد: رأيتُ الطفلَ ضاحكاً.

حال مفرد

و منصوب

۲- رأيتُ الطفلَ وَ قَدَّ ضاحكاً.

فعل و فاعل آن ضمير مستتر هُوَ

جمله‌ی فعلیه، حال و منصوب محلاً

۲- رأيتُ الطفلَ يَضْحَكُ.

فعل و فاعل آن ضمير مستتر هُوَ

جمله‌ی فعلیه، حال و منصوب محلاً

۳- رأيتُ الأطفالَ وَ هُمُ ضاحكونَ.

مبتدا خبر و مرفوع با «و» فرعی

جمله‌ی اسمیه، حال و منصوب محلاً

۳- رأيتُ الطفلَ وَ هُوَ ضاحكٌ.

مبتدا خبر و مرفوع

جمله‌ی اسمیه، حال و منصوب محلاً

## حال

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ : ۱ - عَيَّنْ نَوْعَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطُّ (نَوْعَ الْكَلِمَاتِ : اِسْمٌ فَاعِلٍ وَ اِسْمٌ مَفْعُولٍ وَ اِسْمٌ مَكَانٍ وَ اِسْمٌ مُبَالَغَةٍ وَ فِعْلٌ مَاضٍ وَ فِعْلٌ مُضَارِعٌ وَ مَصْدَرٌ وَ حَرْفٌ جَرٌّ وَ ...)

« السَّيِّدُ مُسْلِمِيٌّ » مُضَارِعٌ . « آقاي مسلمی » کشاورز است .

هُوَ وَيَسْكُنُ فِي قَرْيَةٍ بِطَرُودَ بِمُحَافَظَةِ مازندران .

او در روستای بطرود استان مازندران سکونت دارد .

إِنَّهُ رَجُلٌ صَادِقٌ وَ صَبَّارٌ وَ مُحْتَرَمٌ .

او مردی راستگو و بسیار شکیبا و مورد احترام است .

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ شَاهَدَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُسَافِرِينَ وَاقِفِينَ أَمَامَ مَسْجِدِ الْقَرْيَةِ .

در روزی از روزها جمعی از مسافران را ایستاده روبروی مسجد روستا دید .

فَذَهَبَ وَ سَأَلَ هُمَ عَنِ سَبَبِ وَقُوفِهِمْ .

پس رفت و از آنها علت ایستادنشان را پرسید .

فَقَالُوا : إِنَّ سَيَّارَتَنَا مُعَطَّلَةٌ .

پس گفتند : خودروی ما خراب شده است .

۱ - اسم مبالغه بر وزن « فَعَالٌ » و « فَعَالَةٌ » است و سه شکل دارد :

الف - بر بسیاری صفت و انجام دادن کار دلالت دارد ؛ مانند : صَبَّارٌ (بسیار بُردبار) و عَلَّامَةٌ (بسیار دانا)

ب - بر اسم شغل دلالت دارد ؛ مانند : خَبَّازٌ (نانوا) و حَدَّادٌ (اهنگر)

ج - بر اسم ابزار ، وسیله یا دستگاه دلالت می‌کند ؛ مانند : جَوَّالٌ : تلفن همراه و نَظَّارَةٌ : عینک

فَاتَّصَلَ السَّيِّدُ مُسْلِمِيٌّ بِصَدِيقِهِ مُصَلِّحِ السَّيَّارَاتِ؛ لِكَيْ يُصَلِّحَ سَيَّارَتَهُمْ.

پس آقای مسلمی با دوستش تعمیرکار خودرو تماس گرفت؛ تا خودروی آن‌ها را تعمیر کند؛

وَجَاءَ صَدِيقُهُ وَجَرَّ سَيَّارَتَهُمْ بِالْجَرَّارَةِ وَأَخَذَهَا إِلَى مَوْقِفِ تَصْلِيحِ السَّيَّارَاتِ.

و دوستش آمد و خودروی آن‌ها را با تراکتور کشید و آن را به تعمیرگاه خودرو برد.

ب - ما مهنةُ صديقِ السيدِ مسلميٍّ؟ مهنتهُ مُصَلِّحِ السَّيَّارَاتِ.

شغل دوست آقای مسلمی چیست؟ شغلش تعمیرکار خودرو بود.

ج - كم جاراً و مجروراً في النصِّ؟ في النصِّ تسعةُ حروفٍ جارٍ و مجروراتٍ.

چند جار و مجرور در متن است؟ در متن نه جار و مجرور است.

في قريةٍ - بمُحَافَظَةٍ - في يومٍ - من الأيَّامِ - من المُسَافِرِينَ - عن سببٍ - بصديقٍ - بِالْجَرَّارَةِ - إلى مَوْقِفِ

د - أينَ يَعِيشُ السَّيِّدُ مُسْلِمِيٌّ؟ يَعِيشُ السَّيِّدُ مُسْلِمِيٌّ فِي قَرْيَةٍ بِطُرُودِ بِمُحَافَظَةٍ مَازَنْدَرَانِ.

ه - اُكْتُبْ مُفْرَدَ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ.

سَادَةٌ : سَيِّدٌ قَرْيٌ : قَرْيَةٌ رِجَالٌ : رَجُلٌ أَيَّامٌ : يَوْمٌ سَيَّارَةٌ : سَيَّارَاتٌ

مُصَلِّحُونَ : مُصَلِّحٌ أَصْدِقَاءٌ : صَدِيقٌ مَوَاقِفٌ : مَوْقِفٌ جَرَّارَاتٌ : جَرَّارَةٌ جَمَاعَاتٌ : جَمَاعَةٌ

التَّمْرِينُ الثَّانِي : عَيِّنِ الْكَلِمَةَ الْغَرِيبَةَ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ ، مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ .

- |                          |                             |                          |                          |                          |                           |                          |                          |
|--------------------------|-----------------------------|--------------------------|--------------------------|--------------------------|---------------------------|--------------------------|--------------------------|
| <input type="checkbox"/> | الأرْبَعَاءُ ( چهارشنبه )   | <input type="checkbox"/> | الأقْرَبَاءُ ( نزدیکان ) | <input type="checkbox"/> | الأَحْبَاءُ ( دوستان )    | <input type="checkbox"/> | الأَصْدِقَاءُ ( دوستان ) |
| <input type="checkbox"/> | الْحَجَرُ ( سنگ )           | <input type="checkbox"/> | التُّرَابُ ( خاک )       | <input type="checkbox"/> | المِلْفُ ( پرونده )       | <input type="checkbox"/> | الطَّيْنُ ( گل )         |
| <input type="checkbox"/> | الْأَسْنَانُ ( دندان‌ها )   | <input type="checkbox"/> | الفَأْسُ ( تبر )         | <input type="checkbox"/> | الأَكْتِنَافُ ( شانه‌ها ) | <input type="checkbox"/> | الأَعْيُنُ ( چشم‌ها )    |
| <input type="checkbox"/> | المَائِدَةُ ( سفره‌ی طعام ) | <input type="checkbox"/> | الْحَمَامَةُ ( کبوتر )   | <input type="checkbox"/> | العُصْفُورُ ( گنجشک )     | <input type="checkbox"/> | الْغُرَابُ ( کلاغ )      |
| <input type="checkbox"/> | الدَّمُ ( خون )             | <input type="checkbox"/> | العَامُ ( سال )          | <input type="checkbox"/> | اللَّحْمُ ( گوشت )        | <input type="checkbox"/> | العَظْمُ ( استخوان )     |
| <input type="checkbox"/> | الْيَوْمُ ( امروز )         | <input type="checkbox"/> | غَدًا ( فردا )           | <input type="checkbox"/> | أَمْسٍ ( دیروز )          | <input type="checkbox"/> | الخِيَامُ ( چادرها )     |

### التَّامِرِينَ الثَّلَاثُ: اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ.

۱ - \* رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً \* (بقره: ۲۰۱)

مفعول به      مجرور به حرف جر

پروردگارا در دنیا به ما نیکی و در آخرت (نیز) نیکی بده.

۲ - \* جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ ... \* (الإسراء: ۸۱)

فاعل      فاعل

و حق آمد و باطل نابود شد.

۳ - \* وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ \* (البقرة: ۴۵)

مجرور به حرف جر

از بردباری و نماز یاری بجوید.

۴ - \* ... فَإِنْ حَزِبَ الَّذِينَ هُمْ الْغَالِبُونَ \* (المائدة: ۲۵)

مضاف إليه

بی گمان حزب خدا چیره شدگان اند.

۵ - \* ... كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ \* (آل عمران: ۱۸۵)

مبتدا      خبر

هر کسی چشنده‌ی مرگ است.

### التَّامِرِينَ الرَّابِعُ: اُكْتُبِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ مِنْ كَلِمَاتِ الدَّرْسِ وَ التَّامِرِينَ.

۱- اِبْنِي الصَّغِيرُ . (پسر کوچکم)

بُنَى : (پسرکم)

۲ - بِنْتِي الصَّغِيرَةُ . (دختر کوچکم)

بُنَيْتِي : (دخترکم)

۳ - أَعْلَى الْجَبَلِ وَرَأْسُهُ . (بالترین قسمت کوه و سر آن)

الْقِمَّةُ : (قله)

۴ - مَكَانٌ وَقُوفِ السَّيَّارَاتِ وَ الْحَافِلَاتِ . (جای ایستادن ماشین ها و اتوبوسها)

الْمَوْقِفُ : (ایستگاه)

۵ - سَيَّارَةٌ نَسْتَخْدِمُهَا لِلْعَمَلِ فِي الْمَزْرَعَةِ . (خودرویی که آن را برای کار در مزرعه به کار می بریم.) الجرارة : (تراکتور)

۶ - صِفَةُ لِجِهَازٍ أَوْ آلَةٍ أَوْ أَدَاةٍ بِحَاجَةٍ إِلَى التَّصْلِيحِ . (ویژگی ای برای دستگاه یا ماشین یا ابزاری که به تعمیر نیاز دارد)

الْمَعْطَّلُ : (خراب شده)

## التَّمْرِينُ الْخَامِسُ : لِلتَّرْجَمَةِ.

## ۱- كُتِبَ : نوشت

فَدُ كُتِبَ التَّمْرِينُ :	لِمَ لَا تَكْتُبِينَ دَرَسَكَ ؟
تمرین نوشته شده است .	چرا درست را نمی نویسی ؟
لَمْ تَكْتُبِي شَيْئًا :	لَا يَكْتُبُ عَلَى الشَّجَرِ :
چیزی را ننوشتی .	نباید روی درخت بنویسد .

## ۲- تَكَاتَبَ : نامه نگاری کرد

الصَّدِيقَانِ تَكَاتَبَا :	رَجَاءً ، تَكَاتَبَا :
دو دوست با یکدیگر نامه نگاری کردند .	لطفاً با یکدیگر نامه نگاری کنید .
تَكَاتَبَ الزَّمِيلَانِ :	أَنْتُمَا تَكَاتَبْتُمَا :
دو همکار ( همکلاسی ) با یکدیگر نامه نگاری کردند .	شما با یکدیگر نامه نگاری کردید .

## ۳- مَنَعَ : بازداشت، منع کرد

مُنِعْتُ عَنِ الْمَوَادِّ السُّكَّرِيَّةِ :	لَا تَمْنَعُنَا عَنِ الْخُرُوجِ :
از مواد قندی منع شدم .	ما را از بیرون رفتن منع نکن .
إِمْنَعُوا حَمْلَ الْجَوَالِ :	شَاهِدْنَا مَانِعًا بِالطَّرِيقِ :
حمل ( بردن ) تلفن همراه را منع کرد .	مانع ( بازدارنده ) ای را در راه دیدیم .

## ۴- اِمْتَنَعَ : خودداری کرد

كَانَ الْحَارِسُ قَدْ اِمْتَنَعَ عَنِ النَّوْمِ :	لَا تَمْتَنِعُوا عَنِ الْأَكْلِ :
نگهبان از خواب خودداری کرده بود .	از خوردن خودداری نکنید .
لَنْ تَمْتَنَعَ عَنِ الْخُرُوجِ :	لَيْتَنَا اِمْتَنَعْنَا عَنْهُ !
از بیرون رفتن خودداری نخواهیم کرد .	کاش از آن خودداری کرده بودیم .



## ۵- عمل: کار کرد، عمل کرد

لِمَ مَا عَمِلْتُمْ بِوَأَجِبَاتِكُمْ؟	أَتَعْمَلُونَ فِي الْمَصْنَعِ؟
چرا به تکالیف‌تان عمل نکردید؟	آیا در کارخانه کار می‌کنید؟
الْعُمَّالُ مَشْغُولُونَ بِالْعَمَلِ:	الْمَعْمَلُ مُعْطَلٌ الْيَوْمَ:
کارگران مشغول کارند.	امروز کارگاه تعطیل است.

## ۶- عامل: رفتار کرد

إِلَهِي ، عَامِلِنَا بِفَضْلِكَ :	إِلَهِي ، لَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ :
خدایا ( خدای من ) با بخشش با ما رفتار کن .	خدایا ( خدای من ) با عدل و دادگریت با ما رفتار نکن .
كَانُوا يُعَامِلُونَنَا جَيِّدًا .	مُعَلِّمُنَا جَيِّدٌ الْمُعَامَلَةَ مَعَنَا :
به خوبی با ما رفتار می کردند	معلم‌مان با ما خوش‌رفتار است .

## ۷- ذَكَرَ : یاد کرد

قَدْ ذَكَرَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ :	قَدْ يَذْكُرُ الْأُسْتَاذُ تَلَامِيذَهُ الْقُدَمَاءَ :
مومن پروردگارش را یاد کرده است .	استاد از دانش‌آموزان قدیمی‌اش گاهی یاد می‌کند .
ذُكِرْتَ بِالْخَيْرِ :	لَيْتَ أَحَبَّتِي يَذْكُرُونِي !
به نیکی یاد شدی .	ای کاش دوستانم از من یاد کنند .

## ۸- تَذَكَّرَ : به یاد آورد

جَدِّي وَجَدَّتِي تَذَكَّرَانِي :	رَجَاءٌ ، تَذَكَّرَ زُمَلَاءُ نَا :
پدربزرگم و مادر بزرگم مرا به یاد آوردند .	لطفاً همکلاسی‌هایمان را به یاد آوردید .
لَا أَتَذَكَّرُكَ يَا زَمِيلِي :	سَيَتَذَكَّرُنَا الْمُدْرَسُ :
تو را به یاد نمی‌آورم ای همکلاسیم .	معلم ما را به یاد خواهد آورد .

الْتَمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا.

ماهی تیرانداز

سَمَكَةُ السَّهْمِ

سَمَكَةُ السَّهْمِ مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ فِي الصَّيْدِ.

مبتدا

ماهی تیرانداز از شگفت انگیزترین ماهی‌ها در شکار است.

إِنَّهَا تُطَلِقُ قَطْرَاتِ الْمَاءِ مُتتَالِيَةً مِنْ فَمِهَا إِلَى الْهَوَاءِ بِقُوَّةٍ تُشَبِّهُ إِطْلَاقَ السَّهْمِ

مجرور به حرف جر

حال

آن (ماهی تیرانداز) قطره‌های آب را پی‌درپی از دهانش به سمت هوا رها می‌کند با نیرویی که شبیه پرتاب تیر است.

و تُطَلِقُ هَذَا السَّهْمَ الْمَائِيَّ فِي اتِّجَاهِ الْحَشْرَاتِ فَوْقَ الْمَاءِ

و این تیر آبی را بالای آب، در جهت حشرات رها می‌کند.

و عِنْدَمَا تَسْقُطُ الْحَشْرَةُ عَلَى سَطْحِ الْمَاءِ تَبْلُعُهَا حَيَّةً.

حال

مضاف‌إلیه

فاعل

و وقتی حشره بر سطح آب می‌افتد، آن را زنده می‌بلعد.

هُوَ أَسْمَاكِ الزَّيْنَةِ مُعْجَبُونَ بِهَذِهِ السَّمَكَةِ، وَ لَكِنَّ تَغْذِيَتَهَا صَعْبَةٌ عَلَيْهِمْ؛

خبر

مبتدا

علاقه‌مندان ماهی‌های زینتی از این ماهی شگفت‌زده می‌شوند، ولی غذا دادن به آن (ماهی‌های تیرانداز) برای آن‌ها

(علاقه‌مندان به ماهی‌های زینتی) سخت است؛

لِأَنَّهَا تُحِبُّ أَنْ تَأْكُلَ الْفَرَائِسَ الْحَيَّةَ.

صفت

مفعول‌به

زیرا آن (ماهی‌ها) دوست دارند شکارهای زنده را بخورد.

۴ - الفم: دهان

۳ - المتتالی: پی‌درپی

۲ - أطلق: رها کرد

۱ - سَمَكَةُ السَّهْمِ: ماهی تیرانداز

۷ - الفرائس: شکارها « مفرد: الفریسة »

۶ - الهوأة: علاقه‌مندان « مفرد: الهاوی »

۵ - بَلَع: بلعید

سَمَكَةُ التَّيْلَابِيَا

ماهی تیلاپیا

سَمَكَةُ التَّيْلَابِيَا مِنْ أَغْرَبِ الْأَسْمَاكِ .

ماهی تیلاپیا از ناشناخته ترین ماهی هاست؛

تُدْفِعُ عَنْ صِغَارِهَا وَهِيَ تَسِيرُ مَعَهَا .

مجروح به حرف جر

حال

از بچه هایش دفاع می کند در حالی که همراه آن ها حرکت می کند.

إِنَّهَا تَعْيِشُ فِي شَمَالِ إِفْرِيقِيَا ،

آن ( ماهی تیلاپیا ) در شمال آفریقا زندگی می کند.

وَهَذِهِ السَّمَكَةُ تَبْلَعُ صِغَارَهَا عِنْدَ الْخَطْرِ ؛

مفعول به

و این ماهی بچه های خود را هنگام خطر می بلعد ؛

ثُمَّ تُخْرِجُهَا بَعْدَ زَوَالِهِ .

سپس آنها را بعد از برطرف شدنش (برطرف شدن خطر) بیرون می آورد .

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الظُّرُوفُ : شرایط « مفرد : الظَّرْفُ »	أَضَافَ : افزود (مضارع : يُضِيفُ / مصدر : إِضَافَةٌ )
القَاسِي : سخت و دشوار	أَغْنَىٰ : بی نیاز گردانید ( مضارع : يُغْنِي / مصدر : إِغْنَاءُ )
الْكَتَابُ : نویسندگان « مفرد : الكاتب »	أَغْنَاهُ عَنْهُ : او را از آن بی نیاز کرد .
الْمَجَالَاتُ : زمینه‌ها « مفرد : الْمَجَالُ »	الْأُمَّتُوعُ : لذت بخش تر
الْمُفَكِّرُ : اندیشمند	التَّحْدِيدُ : محدود کردن ( ماضی : حَدَّدَ / مضارع : يُحَدِّدُ )
نَشَأَ : پرورش یافت	تَصَفَّحَ : ورق زد ، سریع مطالعه کرد
الوَاتِقُ : مطمئن	الثَّانَوِيَّةُ : دبیرستان
هُنَاكَ : وجود دارد ، آنجا	الْجَدِيرُ : شایسته
يُقَالُ : گفته می شود « مجهول يَقُولُ »	الصَّحْفَى : روزنامه‌نگار

((الْعِلْمُ صَيْدٌ وَالْكِتَابَةُ قَيْدٌ.)) فَ ((قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ.)) رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

دانش شکار است و نوشتن بند؛ پس دانش را با نوشتن به بند آورید.

الْكُتُبُ طَعَامُ الْفِكْرِ ( عَنْ كِتَابِ «أَنَا» لِعَبَّاسِ مَحْمُودِ الْعَقَّادِ ، بِتَصَرُّفٍ )

کتاب‌ها غذای اندیشه ؛ از کتاب « من » از عباس محمود عقّاد ، با دخل و تصرف

إِنَّ الْكُتُبَ طَعَامُ الْفِكْرِ ، وَلِكُلِّ فِكْرٍ طَعَامٌ ، كَمَا تُوجَدُ أَطْعَمَةٌ لِكُلِّ جِسْمٍ .

یقیناً کتاب‌ها ، غذای اندیشه‌اند و هر اندیشه‌ای غذایی دارد ، همانگونه که برای هر جسمی غذاهایی یافت می‌شود .

وَمِنْ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِيُّ أَنَّهُ يَجْذِبُ غِذَاءً مُنَاسِبًا لِنَفْسِهِ ،

و از مزیت‌های بدن نیرومند اینست که غذایی مناسب برای خودش جذب می‌کند .

وَكَذَلِكَ الْإِنْسَانُ الْعَاقِلُ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَجِدَ غِذَاءً فِكْرِيَّةً فِي كُلِّ مَوْضُوعٍ ،

و همینطور انسان خردمند می‌تواند غذایی فکری را در هر موضوعی پیدا کند .

وَإِنَّ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ كَالتَّحْدِيدِ فِي اخْتِيَارِ الطَّعَامِ ، كِلَاهُمَا لَا يَكُونُ إِلَّا لِطِفْلِ أَوْ مَرِيضٍ .

و یقیناً محدود کردن انتخاب کتابها مانند محدود کردن انتخاب غذاست ، هر دوی آنها فقط برای کودک یا بیمار می باشد .

فَاقْرَأْ مَا تُحِبُّ مِنَ الْكُتُبِ إِذَا كَانَ لَكَ فِكْرٌ قَادِرٌ ، تَسْتَطِيعُ بِهِ أَنْ تَفْهَمَ مَا تَقْرَأُ ؛

اگر اندیشه‌ی توانمندی داری ، پس هر آنچه را از کتابها دوست داری بخوان ، تو می توانی به وسیله‌ی آن هر آنچه می خوانی بفهمی؛

فَالتَّجَارِبُ لَا تُغْنِينَا عَنِ الْكُتُبِ ، لِأَنَّ الْكُتُبَ تَجَارِبُ الْأُمَمِ عَلَى مَرِّ آلَافِ السِّنِّينَ ،

تجربه‌ها ما را از کتابها بی نیاز نمی کنند ، برای اینکه کتابها ، تجربه‌های امتها در گذر هزاران سال هستند ،

وَلَا يُمَكِّنُ أَنْ تَبْلُغَ تَجْرِبَةُ الْفَرْدِ الْوَاحِدِ أَكْثَرَ مِنْ عَشْرَاتِ السِّنِّينَ .

و ممکن نیست که تجربه یک فرد به بیشتر از دهها سال برسد.

وَلَا أَظُنُّ أَنْ هُنَاكَ كُتُبًا مُكَرَّرَةً ،

و گمان نمی کنم که کتابهای تکراری وجود داشته باشد،

لَأَنِّي أَعْتَقِدُ أَنَّ الْفِكْرَةَ الْوَاحِدَةَ إِذَا طَرَحَهَا أَلْفُ كَاتِبٍ ، أَصَبَحَتْ أَلْفَ فِكْرَةٍ .

برای اینکه من اعتقاد دارم که یک اندیشه را ، هنگامی که هزار نویسنده مطرح کنند ؛ هزار اندیشه می شود .

وَلِهَذَا أَرِيحُ أَنَّ أَقْرَأَ فِي الْمَوْضُوعِ الْوَاحِدِ آرَاءَ عِدَّةِ كُتَّابٍ ؛

و برای همین می خواهم که نظرات تعدادی از نویسندگان را در یک موضوع بخوانم.

لِأَنَّ هَذَا الْعَمَلَ امْتِنَعٌ وَأَنْفَعُ مِنْ قِرَاءَةِ الْمَوْضُوعَاتِ الْمُتَعَدِّدَةِ ،

زیرا این کار از خواندن موضوعات فراوان ، لذت بخش تر و سودمندتر است ،

فَمَثَلًا أَقْرَأُ فِي حَيَاةِ « نَابِلْيُون » آرَاءَ ثَلَاثِينَ كَاتِبًا ،

به عنوان نمونه در زندگی ناپلئون نظریات سی نویسنده را می خوانم .

وَأَنَا وَاثِقٌ أَنْ كُلَّ كَاتِبٍ قَدْ وَصَفَ نَابِلِيُونَ بِأَوْصَافٍ لَا تُشَبِّهُهُ أَوْصَافُ الْكُتَّابِ الْآخِرِينَ .

و من مطمئنم که هر نویسنده‌ای نابلیون را به ویژگی‌هایی وصف کرده است که به ویژگی‌های نویسندگان دیگر شباهت ندارد.

فَرُبَّ كِتَابٍ يَجْتَهِدُ الْقَارِئُ فِي قِرَاءَتِهِ ، ثُمَّ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ بِفَائِدَةٍ ،

پس چه بسا کتابی که خواننده در خواندنش تلاش می‌کند ، سپس سودی از آن نمی‌برد،

وَرُبَّ كِتَابٍ يَتَصَفَّحُهُ قَارِئُهُ ، فَيُؤَثِّرُ فِي نَفْسِهِ تَأْثِيرًا عَمِيقًا يَظْهَرُ فِي آرَائِهِ .

و چه بسا کتابی را خواننده‌اش ورق می‌زند ؛ پس در خودش تاثیر عمیقی می‌گذارد که در نظراتش آشکار می‌شود.

أَمَّا الْكِتَابُ الْمُفِيدُ فَهُوَ الَّذِي يَزِيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَيَاةِ وَ قُوَّتَكَ عَلَى الْفَهْمِ وَ الْعَمَلِ ،

ولی کتاب مفید آن ( کتابی ) است که شناخت تو را در زندگی و توانت را در فهم و کار افزایش می‌دهد ،

فَإِذَا وَجَدْتَ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ ، كَمَا نَجَدِيْرًا بِالْعِنَايَةِ وَ التَّقْدِيرِ .

پس اگر آن را در کتابی پیدا کردی ، ( آن ) شایسته توجه و قدردانی است.

الْعَقَّادُ أَدِيبٌ وَ صَحْفِيٌُّّ وَ مَفَكَّرٌ وَ شَاعِرٌ مِصْرِيٌّ ؛ أُمَّهُ مِنْ أَصْلِ كُرْدِيٍّ .

عقاد ادیب و روزنامه نگار و اندیشمند و شاعری مصری است ؛ مادرش از نژاد کرد است .

فَكَانَ الْعَقَّادُ لَا يَرَى الْجَمَالَ إِلَّا الْحُرِّيَّةَ ؛

عقاد زیبایی را فقط [ در ] آزادی می‌دید ؛

وَلِهَذَا لَا نُشَاهِدُ فِي حَيَاتِهِ إِلَّا النَّشَاطَ عَلَى رَغْمِ ظُرُوفِهِ الْقَاسِيَةِ .

و برای همین در زندگی او ، با وجود شرایط سخت و دشوارش ، فقط فعالیت می‌بینیم .

يُقَالُ إِنَّهُ قَرَأَ آفَ الْكُتُبِ . وَهُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَابِ فِي مِصْرَ .

گفته می شود که او هزاران کتاب خوانده است . و او از مهم ترین نویسندگان مصر است ،

فَقَدْ أَضَافَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ فِي الْمَجَالَاتِ الْمُخْتَلَفَةِ .

پس به کتابخانه ی عربی بیش از صد کتاب در زمینه های گوناگون افزوده است .

مَا دَرَسَ الْعَقَّادُ إِلَّا فِي الْمَرَحَلَةِ الْإِبْتِدَائِيَّةِ ، لِعَدَمِ وُجُودِ مَدْرَسَةِ ثَانَوِيَّةٍ فِي مُحَافِظَةِ أَسْوَانَ الَّتِي وُلِدَ وَنَشَأَ فِيهَا .

عقاد فقط در مرحله ابتدایی درس خواند، بخاطر نبودن مدرسه ی متوسطه ای ( دبیرستانی ) در استان اسوان که در آن متولد شد و پرورش یافت.

وَمَا اسْتَطَاعَتْ أَسْرَتُهُ أَنْ تُرْسِلَهُ إِلَى الْقَاهِرَةِ لِتَكْمِيلِ دَرَسَتِهِ .

و خانواده اش نتوانستند که او را برای تکمیل تحصیلاتش به قاهره بفرستند .

فَمَا اعْتَمَدَ الْعَقَّادُ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ .

پس عقاد فقط به خودش تکیه کرد .

فَقَدْ تَعَلَّمَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ مِنَ السُّيَّاحِ الَّذِينَ كَانُوا يَأْتُونَ إِلَى مِصْرَ لِزِيَارَةِ الْآثَارِ التَّارِيخِيَّةِ .

پس انگلیسی را از گردشگرانی که برای دیدن آثار تاریخی به مصر می آمدند ، یاد گرفته است .

## حَوْلَ النَّصِّ (

۱. عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ .  
 × ✓
- ۱ - رُبَّ كِتَابٍ تَجْتَهِدُ فِي قِرَائَتِهِ ، ثُمَّ لَا تَحْصُلُ عَلَى فَائِدَةٍ مِنْهُ .  
 ✓  
 چه بسا کتابی که در خواندنش تلاش می کنی ، بعد فایده‌ای از آن به دست نمی آوری .
- ۲ - الْكُتُبُ تُجَارِبُ آلافِ الْعُلَمَاءِ عَلَى مَرِّ السِّنِّينَ .  
 ✓  
 کتاب‌ها تجربه‌های هزاران دانشمند در گذر سال‌هاست .
- ۳ - تَحْدِيدُ قِرَاءَةِ الْكُتُبِ نَافِعٌ فِي رَأْيِ الْكَاتِبِ .  
 ×  
 از نظر نویسنده ، محدود کردن خواندن کتاب‌ها سودمند است .
- ۴ - يَعْتَقِدُ الْعَقَّادُ أَنَّ الْجَمَالَ جَمَالُ الْحُرِّيَّةِ .  
 ✓  
 عقاد اعتقاد دارد که زیبایی، زیبایی آزادی است .
- ۵ - لَا إِشْكَالَ فِي تَحْدِيدِ قِرَاءَةِ الْكُتُبِ .  
 ✓  
 هیچ اشکالی در محدود کردن خواندن کتاب‌ها نیست .
- ۶ - لَا طَعَامَ لِفِكْرِ الْإِنْسَانِ .  
 ×  
 هیچ غذایی برای اندیشه‌ی انسان نیست .

## ب . أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ .

- ۱ - لِمَاذَا لَمْ يُوَصِّلِ الْعَقَّادُ دِرَاسَتَهُ فِي الْمَدْرَسَةِ الثَّانَوِيَّةِ ؟ لِعَدَمِ وُجُودِ مَدْرَسَةٍ ثَانَوِيَّةٍ فِي مُحَافِظَةِ أَسْوَانَ  
 چرا عقاد تحصیلات خود را در مدرسه متوسطه ادامه نداد ؟
- ۲ - بِأَيِّ شَيْءٍ شَبَّهَ الْعَقَّادُ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ ؟ شَبَّهَهُ بِالتَّحْدِيدِ فِي اخْتِيَارِ الطَّعَامِ .  
 عقاد محدود کردن انتخاب کتاب‌ها را به چه چیزی تشبیه کرده است ؟
- ۳ - كَمْ كِتَابًا أَضَافَ الْعَقَّادُ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ ؟ فَقَدْ أَضَافَ إِلَيْهَا أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ فِي الْمَجَالَاتِ الْمُخْتَلِفَةِ .  
 عقاد چند کتاب به کتابخانه‌ی عربی افزود ؟
- ۴ - مِمَّنْ تَعَلَّمَ الْعَقَّادُ اللُّغَةَ الْإِنْجَلِيزِيَّةَ ؟ تَعَلَّمَهَا مِنَ السِّيَّاحِ الَّذِينَ كَانُوا يَأْتُونَ إِلَى مِصْرَ لِرِيزَارَةِ الْآثَارِ التَّارِيخِيَّةِ .  
 عقاد زبان انگلیسی را از چه کسی یاد گرفت ؟
- ۵ - مَا هُوَ مِقْيَاسُ الْكُتُبِ الْمَفِيدَةِ ؟ الْكِتَابُ الْمُفِيدُ فَهُوَ الَّذِي يَزِيدُ مَعْرِفَتَنَا فِي الْحَيَاةِ وَقُوَّتَنَا عَلَى الْفَهْمِ وَالْعَمَلِ .  
 معیار و سنجش کتاب‌های مفید چیست ؟
- ۶ - مَا هِيَ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِيِّ ؟ مِنْ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِيِّ أَنَّهُ يَجْذِبُ غِذَاءً مُنَاسِبًا لِنَفْسِهِ .  
 برتری‌های بدن نیرومند چیست ؟



## اعلموا

### أسلوبُ الاستِثناءِ

به این جمله دقت کنید .

حَضَرَ الزُّمَلَاءُ فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ إِلَّا حَامِداً . هم‌شاگردی‌ها به جز حامد در سالن امتحان حاضر شدند .

کلمه « حامد » در جمله بالا مُسْتَثْنَى ، « الزُّمَلَاءُ » مُسْتَثْنَى مِنْهُ و « إِلَّا » ادات استثناء نامیده می‌شوند .  
مُسْتَثْنَى یعنی « جدا شده از حکم ماقبل » .

حَضَرَ	الزُّمَلَاءُ	فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ	إِلَّا	حَامِداً .
	مُسْتَثْنَى مِنْهُ		ادات استثناء	مُسْتَثْنَى
الزُّمَلَاءُ <sup>۱</sup>	حَضَرُوا	فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ	إِلَّا	حَامِداً .
مُسْتَثْنَى مِنْهُ			ادات استثناء	مُسْتَثْنَى

مثال دیگر : كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمَ .  
مُسْتَثْنَى مِنْهُ      ادات استثناء      مستثنی

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ . تَرْجِمْ مَا يَلِي ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمُسْتَثْنَى وَالْمُسْتَثْنَى مِنْهُ .  
۱ - \* ... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ... \* القصص: ۸۸

جز ذات او هر چیزی نابود شدنی است .

۲ - \* فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ \* إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ \* ص : ۷۳ و ۷۴

پس فرشتگان همه با هم سجده کردند . مگر ابلیس که تکبر کرد و از کافران بود .

۱ - مطابق آموزش کتاب درسی در جمله‌هایی مانند « الزُّمَلَاءُ حَضَرُوا فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ إِلَّا حَامِداً » مُسْتَثْنَى مِنْهُ « واو » در « حضروا » نیست؛

بلکه مرجع این « واو » یعنی « الزملاء » مُسْتَثْنَى مِنْهُ است.

۳- كُلُّ عَيْنٍ بِاَكْيَةِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ أَغْيِنٍ : عَيْنٌ سَهْرَتٌ<sup>۱</sup> فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَ عَيْنٌ غُضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ

وَ عَيْنٌ فَاضَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ . رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

هر چشمی در روز قیامت گریان است جز سه چشم : چشمی که در راه خدا بیدار مانده است ، و چشمی که از محرّمات الهی برهم نهاده شده است ، و چشمی که از پروای خداوند لبریز شده است .

۴- كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ ؛ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ . الإمام علي عليه السلام

هر ظرفی با آنچه در آن قرار داده شود ، تنگ می شود ، جز ظرف دانش که با آن ( علم ) فراخ می شود .

۵- كُلُّ شَيْءٍ يَرْخُصُ إِذَا كَثُرَ إِلَّا الْأَدَبَ ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كَثُرَ غَلَا . مثلٌ عربيٌّ

هر چیزی ، هرگاه زیاد شود ، ارزان می شود جز ادب ؛ پس قطعاً آن هرگاه زیاد شود گران می شود .

۶- يَغْفِرُ اللَّهُ الذُّنُوبَ إِلَّا الشُّرْكَ بِاللَّهِ .

خداوند گناهان را به جز شرک به خدا می آمرزد.

۱- سهر : بیدار ماند ۲- غُضَّتْ عَيْنُهُ : چشم بر هم نهاد ۳- فاض : لبریز شد ۴- أَلْحَشِيَّةُ : پروا

۵- الوعاء : ظرف ۶- ضاق : تنگ شد ۷- اتسع : فراخ شد ۸- رخص : ارزان شد ۹- غلا : گران شد

## أُسْلُوبُ الْحَصْرِ ( حَصْرٌ بِلِإِلَّا )

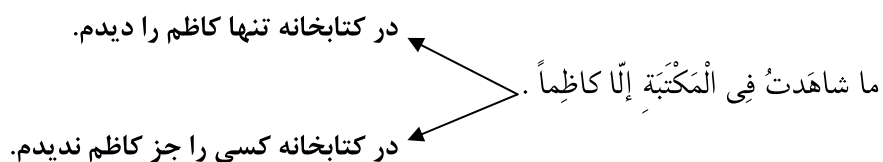
- «إِلَّا» در «اسلوب حصر» برای استثناء نمی‌آید؛ بلکه برای «اختصاص و حصر» است.
- «حصر» یعنی اختصاص دادن چیزی به کسی با موضوعی؛ مانند:
  - «ما فاز إِلَّا الصَّادِقُ» یعنی «کسی جز راستگو موفق نشد.» یا «تنها راستگو موفق شد.»
  - در این جمله موقِّعیت را به شخص راستگو منحصر کرده و از دروغگو سلب کرده‌ایم.
  - این اسلوب هنگامی است که پیش از إِلَّا جمله منفی آمده و مُسْتَثْنَى مِنْهُ ذکر نشده باشد؛ مثال:
  - تنها کاظم قصیده را حفظ کرد.

ما حَفِظَ الْقَصِيدَةَ إِلَّا كَاطِمٌ.

کسی جز کاظم قصیده را حفظ نکرد.

در جمله بالا «حفظ قصیده» تنها به کاظم اختصاص دارد و فقط در او حصر شده است.

- در اسلوب حصر می‌توانیم عبارت را به صورت مَثَبِتٌ و مُؤَكِّدٌ نیز ترجمه کنیم.



اِحْتَبِرْ نَفْسَكَ : تَرَجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ ، ثُمَّ مَيِّزْ أُسْلُوبَ الْحَصْرِ مِنَ أُسْلُوبِ الْإِسْتِثْنَاءِ .  
 ۱ - \* وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ ... \* الْأَنْعَامُ : ۳۲

و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست . اسلوب حصر

۲ - \* ... لَا يَأْسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ \* يوسف : ۸۷

تنها گروه کافران از رحمت خداوند نومید می شوند. اسلوب حصر

۳ - \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ... \* العصر : ۲ و ۳

انسان در زیانکاری است ، مگر آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند . اسلوب استثنا

۴ - مَا طَالَعْتُ لَيْلَةَ الْإِمْتِحَانِ كِتَابًا إِلَّا كِتَابَ الْعَرَبِيَّةِ .

شب امتحان کتابی مطالعه نکردم به جز کتاب عربی . اسلوب استثنا

۵ - إِشْتَرَيْتُ أَنْوَاعَ الْفَاكِهَةِ إِلَّا أَنْانَاسَ .

انواع میوه را خریدم به جز آناناس . اسلوب استثنا

۶ - قَرَأْتُ الْكِتَابَ إِلَّا مَصَادِرَهُ .

کتاب را خواندم به جز منابعش . اسلوب استثنا

**مُسْتَثْنَى!**

هر گاه درباره ی گروهی حکمی را صادر کنیم یا خبری را بدهیم و یک نفر را از آن حکم یا خبر خارج کنیم ، استثناء انجام داده‌ایم . پس مستثنی‌منه [ اَعْمَ ] و مستثنی [ اَخْصَّ ] است .

به گروهی<sup>۱</sup> که حکم درباره ی آنها صادر شده است ، « مُسْتَثْنَى مِنْهُ » و به فردی که از حکم یا خبر خارج شده است ، « مُسْتَثْنَى » گفته می شود . « إِلَّا » را نیز ( اداة استثناء ) می گویند .

نَجَحَ التَّلَامِييَةُ إِذَا وَاحِدًا مِنْهُمْ . ( دانش آموزان قبول شدند بجز یکی از آنها . )  
فاعل و مرفوع (مُسْتَثْنَى مِنْهُ)      مُسْتَثْنَى تام و منصوب

مُسْتَثْنَى تام ( مستثنایی که مستثنی مِنْهُ آن در جمله ذکر شده باشد ) از نظر اعرابی منصوب است .

أركان استثناء : مُسْتَثْنَى مِنْهُ + اداة استثناء + مُسْتَثْنَى

**انواع مستثنی ( دونهوع مستثنی داریم : ۱ - مستثنی تام ۲ - مستثنی مُفْرَغٌ )**

**۱ - مستثنی تام :** مستثنایی است که مستثنی مِنْهُ آن در جمله ذکر شده باشد . چه جمله مثبت باشد و چه

منفی و چه سؤالی و ... . مستثنی تام ، همیشه منصوب است و در موارد زیر یافت می شود :

الف - تمام جملات مثبت دارای مستثنی . مانند :

رَجَعَ الْمُسَافِرُونَ إِلَى مَدِينَتِهِمْ إِلَّا سَاعِيَةً .

فعل فاعل و مرفوع جار و مجرور م . إليه و مجرور مستثنی تام و منصوب  
مستثنی منه محلاً

ب - جملات منفی دارای مستثنی که مستثنی مِنْهُ در آنها ذکر شده باشد .

لَا يَفُوزُ النَّاسُ إِلَّا الْمُجِدِّينَ مِنْهُمْ .

فعل مضارع فاعل و مرفوع مستثنی تام و منصوب جار و مجرور  
منفی ( مستثنی منه ) با « ي » فرعی

<sup>۱</sup> - در این حالت گاهی هم ظاهر و هم معنای کلمه جمع است . مانند « الْمُعَلِّمُونَ - الْمُعَلِّمَاتُ » و گاهی ظاهر کلمه بیانگر جمع بودن آن نیست بلکه فقط معنی کلمه جمع است . اسم جمع‌ها مانند « الْقَوْمُ - وَقَدُ : گروه ، هیأت و ... » و اسامی جمع مکسر از این قبیل اند . و گاهی ظاهر و معنی کلمه مفرد است ولی دلالت آن بر جمع است . مثل کلمات نکره « شَخْصٌ - أَحَدٌ - شَيْءٌ و ... »

<sup>۲</sup> - موارد بالا تقسیماتی دیگری از قبیل « متصل و منقطع » دارند که مربوط به سال چهارم رشته‌ی علوم انسانی است .

۲- **مُسْتَثْنَى مُفْرَغٌ** : مُسْتَثْنَايِی است که مُسْتَثْنَى مِنْهُ آن حذف شده باشد .

ما جاءَ » « إلى ضیافتی إِلَّا حَمِيدٌ . ( نیامد به مجلس مهمانی من مگر حمید . )  
مُسْتَثْنَى مُفْرَغٌ

**نکته ۱** ) مُسْتَثْنَى مُفْرَغٌ معمولاً در جملاتی پیش می آید که با حروف نافیهِ مانند ( ما ، لا ، لَیْسَ ، لَمْ ... ) یا با کلمات استفهامی ( هَلْ و ... ) شروع شده باشند . البته این نکته به این معنا نیست که هر جمله ای که با کلمات نافیهِ یا استفهامی شروع شوند مُسْتَثْنَى مُفْرَغٌ هستند . چون ممکن است جمله با موارد گفته شده شروع شوند و مُسْتَثْنَى تام باشند .

جمله کامل ( از لحاظ ارکان ) + إِلَّا + مُسْتَثْنَى تامّ  
مثبت یا منفی یا سؤالی و منصوب

جمله ناقص ( از لحاظ ارکان ) + إِلَّا + مُسْتَثْنَى مُفْرَغٌ  
جمله ی منفی یا سؤالی ( مرفوع / منصوب )

**اعراب مُسْتَثْنَى مُفْرَغٌ** : مُسْتَثْنَى مُفْرَغٌ همیشه منصوب نیست و برای تعیین اعراب آن فقط کافیست که

جمله را بدون « إِلَّا » در نظر بگیریم .

ما جاءَ إِلَّا حَمِيدٌ . «----» ما جاءَ حَمِيدٌ .  
مُسْتَثْنَى مُفْرَغٌ و مرفوع فعل فاعل و مرفوع بنا بر اعراب فاعل

لَیْسَ الْقَصْدُ إِلَّا الْحَقُّ «-----» لَیْسَ الْقَصْدُ الْحَقُّ  
مُسْتَثْنَى مُفْرَغٌ و منصوب فعل ناقصه اسم لَیْسَ خبر لَیْسَ و منصوب بنا بر اعراب خبر لَیْسَ و مرفوع

هَلْ جَزَاءُ الإِحْسَانِ إِلَّا الإِحْسَانُ «-----» هَلْ جَزَاءُ الإِحْسَانِ إِلَّا الإِحْسَانُ .  
مُسْتَثْنَى مُفْرَغٌ و مرفوع مبتدا م.إلیه خبر و مرفوع بنا بر اعراب خبر و مرفوع و مجرور

**Translate** : در ترجمه ی مستثنی مفرغ از کلماتی که معنای جمله را منحصر می کنند ( تنها ، فقط و ... ) استفاده می شود<sup>۱</sup>.

و گاهی می توانیم آن جملات را مثبت ترجمه کنیم .

راه تشخیص مستثنی مفرغ از طریق معنی: ( فقط + مستثنی + جمله قبل از آلا مثبت ترجمه شود ) = اگر جمله معنی داشت مستثنی مفرغ است .

ما جاءَ إِلَّا حَمِيدٌ . ترجمه ی تحت اللفظی : نیامد مگر حمید .

مستثنی مفرغ و مرفوع بنا بر اعراب فاعل : فقط حمید آمد .

لا تَقُلْ <u>إِلَّا الْحَقَّ</u> .	«----»	لا تَقُلْ <u>إِلَّا الْحَقَّ</u> .
مستثنی مفرغ و منصوب		مستثنی مفرغ و منصوب
بنا بر اعراب مفعول به		بنا بر اعراب مفعول به
فعل و فاعل آن مفعول به و منصوب		فعل و فاعل آن مفعول به و منصوب
ضمیر مستتر آنست		ضمیر مستتر آنست

ترجمه ی تحت اللفظی : نگو مگر حق را .

ترجمه ی روان : فقط حق را بگو .

فَلَنْ نَزِيدُكُمْ إِلَّا عَذَابًا . ترجمه ی تحت اللفظی : بر شما نمی افزایم بجز عذاب را .

مستثنی مفرغ و منصوب : فقط عذاب را بر شما می افزایم .

بنا بر اعراب مفعول به دوم

لا يُكَلِّفُ <u>اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعًا</u> .	فعل فاعل و مرفوع مفعول به اول و منصوب
مستثنی مفرغ و منصوب	مضاف إليه و مجرور
بنا بر اعراب مفعول به دوم	محلاً

ترجمه ی تحت اللفظی : خداوند بر کسی تکلیف نمی کند مگر به اندازه توانش .

ترجمه ی روان : خداوند فقط به اندازه توانش بر هر کسی تکلیف می کند .

وَمَا يَكْفُرُ بِآيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الْفَاسِقُونَ .

حرف نفی فعل جار و مجرور مضاف إليه مستثنی مفرغ و مرفوع صفت و به تبعیت مرفوع با « و » فرعی

بنا بر اعراب فاعل

ترجمه ی تحت اللفظی : و به آیات خداوند کفر نمی ورزند مگر قوم بدکاران .

ترجمه ی روان : و فقط قوم بدکاران به آیات خداوند کفر می ورزند .

<sup>۱</sup> - اگر جمله با ادات حصر ( إِنَّمَا ) شروع شده باشد . در ترجمه ی آن ( فقط - تنها ) آورده می شود .

\* إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ \*

ولی شما فقط خداست و رسول او و مؤمنانی که نماز می خوانند و هم چنان که در رکوعند اتفاق می کنند .

## نکات تکمیلی

**نکته ۲)** مستثنی در جملات مثبت، مُستثنی تامّ است. و همیشه از نظر اعرابی منصوب است.

أَسْتَشِيرُ النَّاسَ إِلَّا الْجَاهِلِينَ .  
از مردم بجز نادانها مشورت می‌گیرم.

مستثنی تام و منصوب با «ی» فرعی

**نکته ۳)** هر گاه مستثنی مرفوع باشد، حتماً مفرغ است.

لَا يَنْجَحُ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ إِلَّا الْمُجِدِّونَ .

مرفوع با «و» فرعی

مستثنی مفرغ و مرفوع با «و» فرعی بنا بر اعراب فاعل

**نکته ۴)** مستثنی منه هیچگاه نمی‌تواند یک نفر یا یک چیز باشد مانند ضمیر مستتر (هُوَ: مفرد مذکر) و یا ضمیر

هِيَ: مفرد مؤنث) و یا ضمیر (أنا: مفرد مذکر و مؤنث) و یا ضمیر (أنت: مفرد مذکر).

مَا ذَهَبَ إِلَى الْمَدْرَسَةِ إِلَّا عَلِيٌّ .

فعل جار و مجرور مستثنی مفرغ و مرفوع بنا بر اعراب فاعل

لَا يُقَاوِمُ الصَّهَابِيَّةَ الْمُعْتَدِينَ إِلَّا الْمُؤْمِنُ .

فعل مفعول به و منصوب صفت و به تبعیت منصوب با «ی» فرعی مستثنی مفرغ و مرفوع بنا بر اعراب فاعل

لَا يُسْمَعُ مِنَ الصَّفِّ إِلَّا صَوْتُ الْمُعَلِّمِ .

فعل مجهول جار و مجرور مستثنی مفرغ و مرفوع بنا بر اعراب نائب فاعل مضاف إليه و مجرور

**نکته ۵)** در جملاتی که قبل از إِلَّا کلمه (كُلٌّ - جَمِيعٌ - بَعْضٌ و ... + مضاف إليه) بیاید. این کلمات به همراه

مضاف إليه شان معمولاً مُستثنی منه هستند.

كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ .

مبتدا و مرفوع م . إليه و مجرور مرفوع مستثنی تامّ و منصوب م . إليه و مجرور محلاً

(مستثنی منه)



## التمارين

التمرین الأول: اکتب کلمة مناسبة للتوضیحات التالية من کلمات المعجم .

۱- جعله غنياً لا حاجة له . أغنى: بی نیاز گردانید

او را بی نیازی گردانید که هیچ نیازی ندارد .

۲- شخصٌ یکتبُ مقالاتٍ فی الصحفِ . الصحفی: روزنامه‌نگار

کسی که مقالاتی در روزنامه‌ها می نویسد.

۳- المرحلة الدراسية بعد الابتدائية . الثانوية: متوسطه ، دبیرستان

مرحله تحصیلی بعد از ابتدایی

۴- العالم الذي له أفكار عميقة و حديثة . المفکر: اندیشمند

دانشمندی که اندیشه‌هایی ژرف و نو دارد .

۵- الأوضاع و الأحوال التي نشاهدُها حولنا . الظروف: شرایط ، مکان‌ها و زمان‌ها

حالت‌ها و ویژگی‌هایی که آن‌ها را اطرافمان می بینیم .

التمرین الثاني: ضع في الفراغ كلمة مناسبة من الكلمات التالية .

۱- سِعْرُ الْعِنَبِ ..... فِی نِهَايَةِ الصَّيْفِ بِسَبَبِ وَفُورِهِ فِی السُّوقِ .

يَغْلُو: گران می شود  يَرْخُصُ: ارزان می شود  يَكْتُرُ: زیاد می شود  يَعْضُ: چشم‌پوشی می کند

قیمت انگور در پایان تابستان به علت فراوانی آن در بازار ارزان می شود .

۲- أعطى المدير مسؤولیة المكتبة لزمیلی و هو ..... بها .

جدیر: شایسته  شلال: آبشار  تلفاز: تلویزیون  ظروف: اوضاع و احوال

مدیر مسئولیت کتابخانه را به همکلاسیم داد و او برای آن (مسئولیت) شایسته‌ی بود .

۳- ذَهَبْنَا إِلَى الْبُسْتَانِ وَ ..... الثَّفَاحَاتِ وَالرُّمَّانَاتِ .

طَبَعْنَا : چاپ کردیم  تَصَفَّحْنَا : ورق زدیم  رَكَبْنَا : سوار شدیم  أَكَلْنَا : خوردیم   
به باغ رفتیم و سیبها و انارها را خوردیم.

۴- صَنَعْتُ ..... جَمِلاً مِنْ خَشَبِ شَجَرَةِ الْجَوْزِ .

وَعَاءٌ : ظرف  زُجَاجاً : شیشه  حَدِيداً : آهن  نُحَاساً : مس   
ظرف زیبایی را از چوب درخت گردو ساختم .

۵- حَارِسُ الْفُنْدُقِ ..... كُلَّ اللَّيْلِ مَعَ زَمِيلِهِ .

يُخَفِّضُ : تخفیف می دهد  يُمَرِّرُ : عبور می دهد  يَقْدِفُ : پرتاب می کند  يَسْهَرُ : بیداری می کشد   
نگهبان هتل هر شب همراه دوستش بیدار می ماند.

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ : إِمْلَأِ الْجَدْوَلَ بِكَلِمَاتٍ مُنَاسِبَةٍ .

عِبَاءَةٌ
مَأْخُوذٌ
مُتَذَكِّرٌ
حَمَامَةٌ
تَعَارُفٌ
حِرْبَاءٌ
عُدْوَانٌ
مَقْطُوعٌ
ظَاهِرَةٌ
أَفْلَامٌ
بِطَاقَةٌ
أَقْبَارٌ
تَعْلِيمٌ
أَنْهَارٌ
مَعْجُونٌ
بِضَاعَةٌ
سُهُولَةٌ
نَفَقَاتٌ
سِرْوَالٌ
وَالِدَةٌ
كِرَاسِيٌّ
بَهَائِمٌ
أَعْلَامٌ
أَصْنَامٌ
تَلْمِيذٌ
إِرْسَالٌ
بِرَامِجٌ
حِجَارَةٌ

*
وَ عِبَادُ
الرَّحْمَنِ
الَّذِينَ
يَمَشُونَ
عَلَى
الأَرْضِ
هَوْنًا ...
*
الفرقان ۶۳
و بندگان
[خدای] رحمان
کسانی اند که
روی زمین
با نرمی و تواضع
راه می روند ...

ع	د	و	ا	ن
ح	م	ا	م	ة
م	ت	ذ	ک	ر
ع	ب	ا	ء	ة
م	أ	خ	و	ذ
ت	ع	ا	ر	ف
م	ق	ط	و	ع
ح	ر	ب	ا	ء
ظ	ا	هـ	ر	ة
أ	ق	م	ا	ر
ب	ط	ا	ق	ة
أ	ف	ل	ا	م
م	ع	ج	و	ن
ب	ض	ا	ع	ة
أ	ن	هـ	ا	ر
ت	ع	ل	ی	م
س	هـ	و	ل	ة
أ	ص	ن	ا	م
ن	ف	ق	ا	ت
ک	ر	ا	س	ی
و	ا	ل	د	ة
س	ر	و	ا	ل
ب	هـ	ا	ئ	م
إ	ر	س	ا	ل
أ	ع	ل	ا	م
ح	ج	ا	ر	ة
ت	ل	م	ی	ذ
ب	ر	ا	م	ج

دشمنی	۱
کبوتر	۲
به یاد آورنده	۳
چادر	۴
گرفته شده	۵
آشنایی	۶
بریده شده	۷
آفتاب پرست	۸
پدیده	۹
ماه‌ها	۱۰
کارت ، بلیت	۱۱
فیلم‌ها	۱۲
خمیر	۱۳
کالا	۱۴
رودها	۱۵
یاد دادن	۱۶
آسانی	۱۷
بُت‌ها	۱۸
هزینه‌ها	۱۹
صندلی‌ها	۲۰
مادر	۲۱
شلوار	۲۲
چارپایان	۲۳
فرستادن	۲۴
پرچم‌ها	۲۵
سنگ‌ها	۲۶
دانش آموز	۲۷
برنامه‌ها	۲۸

الْتَمَرِينُ الرَّابِعُ : عَيْنِ الصَّحِيحِ فِي التَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ وَ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِمَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطِّ .  
 { الْعَمَالُ الْمُجْتَهِدُونَ يَشْتَغِلُونَ فِي الْمَصْنَعِ . } { نَجَحَتِ الطَّالِبَاتُ فِي الْإِمْتِحَانِ . }

۱	الْعَمَالُ	أ. إِسْمُ فَاعِلٍ ، جَمْعُ تَكْسِيرٍ وَ مُفْرَدُهُ « الْعَامِلُ »	مُبْتَدَأٌ
		ب. إِسْمُ مُبَالِغَةٍ ، جَمْعُ مُذَكَّرٍ سَالِمٍ ، مُعْرَفٌ بِأَلٍ	فَاعِلٌ
۲	الْمُجْتَهِدُونَ	أ. إِسْمُ فَاعِلٍ ، جَمْعُ مُذَكَّرٍ سَالِمٍ ، مُعْرَفٌ بِأَلٍ	صِفَةٌ
		ب. إِسْمُ مَفْعُولٍ ، مُثَنَّى ، مُذَكَّرٌ ، نَكِرَةٌ	مُضَافٌ إِلَيْهِ
۳	يَشْتَغِلُونَ	أ. فِعْلٌ مُضَارِعٌ ، مَعْلُومٌ	خَبَرٌ
		ب. فِعْلٌ مَاضٍ ، مَجْهُولٌ	فَاعِلٌ
۴	الْمَصْنَعُ	أ. إِسْمُ مَفْعُولٍ ، مُفْرَدٌ ، مُعْرَفٌ بِأَلٍ	مُضَافٌ إِلَيْهِ
		ب. إِسْمُ مَكَانٍ ، مُفْرَدٌ ، مُذَكَّرٌ ، مَعْرَفَةٌ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرِّ (فِي الْمَصْنَعِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ)
۵	نَجَحَتِ	أ. فِعْلٌ مَاضٍ ، مَجْهُولٌ	
		ب. فِعْلٌ مَاضٍ ، مَعْلُومٌ	
۶	الطَّالِبَاتُ	أ. مَصْدَرٌ ، جَمْعُ مُذَكَّرٍ سَالِمٍ ، مُعْرَفٌ بِأَلٍ	مُبْتَدَأٌ
		ب. إِسْمُ فَاعِلٍ ، جَمْعُ مُؤَنَّثٍ سَالِمٍ ، مَعْرَفَةٌ	فَاعِلٌ
۷	الْإِمْتِحَانُ	أ. مَصْدَرٌ مِنْ بَابِ إِفْتِعَالٍ ، مُفْرَدٌ ، مُذَكَّرٌ ، مُعْرَفٌ بِأَلٍ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرِّ (فِي الْإِمْتِحَانِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ)
		ب. إِسْمُ تَفْضِيلٍ ، مُفْرَدٌ ، مُذَكَّرٌ ، مَعْرَفَةٌ بِالْعَلَمِيَّةِ	صِفَةٌ

✓ به بیان ویژگی‌های دستوری کلمه‌ی بیرون از جمله ، در زبان عربی « التَّحْلِيلُ الصَّرْفِيُّ » و در زبان فارسی « تجزیه » می‌گویند .

✓ و به ذکر نقش دستوری کلمه ، یعنی جایگاه آن در جمله ، در زبان عربی « الْمَحَلُّ الْإِعْرَابِيُّ » و در زبان فارسی « ترکیب » می‌گویند .

## الْتَمَرِينُ الْخَامِسُ :

## أ. كَمَلِ الْفَرَاعَاتِ فِي تَرْجَمَةِ النَّصِّ التَّالِي .

هُنَاكَ طَائِرٌ يُسَمَّى « بَرْنَاكِل » يَبْنِي عَشًّا فَوْقَ جِبَالٍ مُرْتَفَعَةٍ بَعِيدًا عَنِ الْمُفْتَرِسِينَ .  
 مفعول مضاف إليه صفت

پرنده‌ای وجود دارد که « برناکل » نامیده می‌شود [او] لانه‌اش را بر فراز کوه‌هایی بلند، دور از شکارچیان می‌سازد.

وَعِنْدَمَا تَكْبُرُ فِرَاخُهُ، يُرِيدُ مِنْهَا أَنْ تَقْفِزَ مِنْ عَشِّهَا الْمُرْتَفِعِ .  
 فاعل مضاف إليه

و هنگامی که جوجه‌هایش بزرگ می‌شوند از آن‌ها می‌خواهد از لانه‌ی بلندشان بپرند.

تَقْدِفُ الْفِرَاخُ نَفْسَهَا وَاحِدًا وَاحِدًا مِنْ جَبَلٍ يَبْلُغُ ارْتِفَاعَهُ أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ مِترٍ .  
 فاعل مجرور بحرف جر

جوجه‌ها یکی یکی خودشان را از کوهی که بلندای آن به بیش از هزار متر می‌رسد، می‌اندازند.

وَتَضَطُّدٌ بِالصُّخُورِ عِدَّةَ مَرَّاتٍ . وَ چَند بار با صخره‌ها پرخورد می‌کنند .  
 جار و مجرور

يَنْتَظِرُ الْوَالِدَانِ أَسْفَلَ الْجَبَلِ وَيَسْتَقْبِلَانِ فِرَاخَهُمَا .  
 فاعل مضاف إليه مفعول

پدر و مادر، پایین کوه چشم به راه می‌شوند و به پیشواز جوجه‌هایشان می‌روند.

سُقُوطُ الْفِرَاخِ مَشْهُدٌ مُرْعِبٌ جَدًّا . وَ لَكِنْ لَا فِرَارَ مِنْهُ ؛ لِأَنَّهُ قَسَمٌ مِنْ حَيَاتِهِمُهَا الْقَاسِيَةِ .  
 مبتدا مضاف إليه خبر صفت اسم لای نفی جنس مجرور بحرف جر صفت

افتادن جوجه‌ها صحنه‌ای بسیار ترسناک است . ولی هیچ گریزی از آن نیست ؛ زیرا بخشی از زندگی سخت‌شان است.

ب. اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا . ( در متن جواب داده شده )

ج. عَيِّنْ نَوْعَ «لَا» فِي «لَا فِرَارَ مِنْهُ.» ؟ حرف نفی جنس

د. كَمْ جَارًا وَ مَجْرورًا فِي النَّصِّ ؟

عَنِ الْمُفْتَرِسِينَ - مِنْهَا - مِنْ عَشٍّ - مِنْ جَبَلٍ - مِنْ أَلْفٍ - بِالصُّخُورِ - مِنْهُ - مِنْ حَيَاةٍ

## الْتَمْرِينُ السَّادِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ .

أَعْلَمُ مِنْ : داناتر از	الْعُلَمَاءُ : بسیار دانا	۱ - عَلِمَ : دانست
سَيَعْلَمُونَ : خواهند دانست	قَدْ يَعْلَمُونَ : گاهی می دانند	
الْمُنْتَقِلُ : جابه جا شونده	لَا يَنْتَقِلُ : جابه جا نمی شوند .	۲ - انْتَقَلَ : جابه جا شد
لَنْ يَنْتَقِلَ : جابه جا نخواهد شد	رَجَاءً ، انْتَقِلُوا : لطفاً جابه جا کنید	
الْمُرْسِلُ : فرستنده	الْمُرْسَلُ : فرستاده شده	۳ - أُرْسِلَ : فرستاد
أُرْسِلُ : بفرست	لَا تُرْسِلُ : نفرست (للمذكر) نباید بفرستد (للمؤنث)	
الْعَابِدُونَ : پرستنده	الْمَعَابِدُ : پرستشگاهها ، عبادت گاهها	۴ - عَبَدَ : پرستید
أُعْبَدُونِي : مرا پرستید	تَعْبُدُنَ : می پرستید	
الْمُسَاعِدُ : کمک کننده	رَجَاءً ، سَاعِدُونِي : لطفاً به من کمک کنید	۵ - سَاعَدَ : کمک کرد
هُمْ سَاعِدُونِي : آن ها به من کمک کردند	لِكَيْ يُسَاعِدَ : تا کمک کند	
الطَّبَّاحُ : آشپز	الْمَطْبُوحُ : پخته شده	۶ - طَبَخَ : پخت
طَبَخَ : پخته شد	الْمَطْبُخُ : آشپزخانه	
الْمُتَكَلِّمُ : سخنگو ، سخن گوینده	الْتَكَلَّمَ : سخن گفتن	۷ - تَكَلَّمَ : سخن گفت
تَكَلَّمْنَا : سخن گفتیم	نَتَكَلَّمُ : سخن می گوئیم	

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الدَّرْسُ الرَّابِعُ

إِذْ جَاءَ : ناگهان آمد	الضَّائِرُ : زیان رساننده
اسْتَلَمَ الْحَجَرَ : سنگ را مسح کرد	طَافَ : طواف کرد ( مضارع : يَطُوفُ )
أَنْكَرَ : ناشناخته شمرد	الْعُرْبُ : عرب
الْبَطْحَاءُ : دشت مکه	الْعَلَمُ : بزرگتر قوم، پرچم
بَيْنَمَا : در حالی که	الْكِبَارُ : بزرگان « مفرد : الكبير » ≠ الصَّغَارُ : کودکان
الْتَقَى : پرهیزگار	مَدَحَ : ستود
جَهَرَ بِـ : آشکار کرد	نَصَبَ : بر پا کرد ، نصب کرد
الْحِلَّ : بیرون احرام	النَّقَى : پاک و خالص
رَغِبَ فِيهِ : به آن علاقه‌مند شد	الْوَطْأَةُ : جای پا ، گام

## الْفَرَزْدَقُ

الْفَرَزْدَقُ مِنْ شُعْرَاءِ الْعَصْرِ الْأَمْوِيِّ . فرزدق از شاعرانِ عصرِ اموی است.

وُلِدَ فِي مَنطِقَةِ بِلَالِكُوَيْتِ عَامَ ثَلَاثَةِ وَعِشْرِينَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ ، وَعَاشَ بِالْبَصْرَةِ .

در منطقه‌ای از کویت در سال ۲۳ بعد از هجرت متولد شد ، و در بصره زندگی کرد .

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ،

در روزی از روزها پدرش او را نزد امیر مؤمنان علی - که بر او درود باد - آورد ،

فَسَأَلَهُ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ وُلْدِهِ ؛

پس امام ، از او ، درباره‌ی فرزندش پرسید ؛

فَقَالَ: «هَذَا ابْنِي يَكَادُ يَكُونُ شَاعِرًا عَظِيمًا» .

پس گفت: «این پسر من است؛ نزدیک است که شاعری بزرگ شود» .

فَقَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِوَالِدِهِ: «يَا صَاحِبَ الْوَلَدِ، عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ» .

پس امام - که بر او درود باد - به پدرش گفت: ای صاحب (همراه) پسر، به او قرآن یاد ده .

فَعَلَّمَهُ الْقُرْآنَ؛ ثُمَّ رَحَلَ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ بِالشَّامِ، وَ مَدَحَهُمْ وَ نَالَ جَوَائِزَهُمْ .

پس به او قرآن یاد داد؛ سپس نزد خلفای بنی امیه در شام رفت، و آن‌ها را ستایش کرد و به جوایز آن‌ها دست یافت .

كَانَ الْفَرَزْدَقُ مُحِبًّا لِأَهْلِ الْبَيْتِ: فرزدق دوستدارِ اهل بیت بود؛

وَ كَانَ يَسْتُرُ حُبَّهُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ،

و دوستی‌اش را نزد خلفای بنی امیه پنهان می‌کرد؛

وَ لَكِنَّهُ جَاهَرَ بِهِ لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ .

ولی او آن را آشکار کرد وقتی هشام بن عبد الملک در روزگار پدرش به حج رفت .

فَطَافَ هِشَامٌ وَ لَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَسْتَلِمَهُ لِكَثْرَةِ الْإِزْدِحَامِ،

پس هشام طواف کرد و وقتی به سنگ رسید، بخاطر کثرت و ازدحام جمعیت نتوانست آن را (حجرالاسود) مسح کند .

فَنُصِبَ لَهُ مِنْبَرٌ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ كِبَارِ أَهْلِ الشَّامِ .

پس برای وی منبری نصب شد و روی آن نشست، در حالیکه به مردم می‌نگریست، و در حالی که جمعی از بزرگان اهل شام همراهش بودند .

فَبَيْنَمَا يَنْظُرُ إِلَى الْحُجَّاجِ، إِذْ جَاءَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ،

پس در حالی که به حاجیان می‌نگریست، ناگهان زینت عبادت‌کنندگان (امام سجّاد) - که بر او درود باد - آمد و خانه (خدا) را

طواف کرد



فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ، ذَهَبَ النَّاسُ جَانِبًا فَاسْتَلَمَهُ بِسُهُولَةٍ

پس ، وقتی به سنگ ( حَجَرُ الْأَسْوَد ) رسید، مردم کنار رفتند، و او به راحتی آن را مسح کرد .

فَقَالَ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ الشَّامِ : مردی شامی گفت :

أَيُّهَا الْخَلِيفَةُ ، مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ سَمَحَ النَّاسُ لَهُ بِاسْتِلَامِ الْحَجَرِ !؟»

ای خلیفه ، این کسی که مردم به او اجازه‌ی مسح سنگ را دادند ( به او اجازه دادند سنگ را مسح کند ) ، کیست؟!»

خَافَ هِشَامٌ مِّنْ أَنْ يَعْرِفَهُ أَهْلُ الشَّامِ وَيَرْغَبُوا فِيهِ ؛ فَقَالَ :

هشام ترسید که مردم شام او را بشناسند و به او تمایل پیدا کنند ، پس گفت:

«لَا أَعْرِفُهُ ، يَا رَجُلُ» . «ای مرد، او را نمی شناسم.»

وَكَانَ الْفَرَزْدَقُ حَاضِرًا . و فرزدق حاضر بود.

فَقَالَ الْفَرَزْدَقُ : «أَيُّهَا الرَّجُلُ ، أَنَا أَعْرِفُهُ» .

پس فرزدق گفت: «ای مرد، من او را می شناسم.»

ثُمَّ أَنْشَدَ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ : سپس این قصیده را سرود:

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطَائِفُهُ وَالنَّبِيْتُ يَعْرِفُهُ وَالْحِجْلُ وَالْحَرَمُ

این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می شناسد . و خانه‌ی [خدا] و بیرون و محدوده‌ی احرام، او را می شناسند .

هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ

این فرزندِ بهترینِ همه‌ی بندگانِ خداست. این پرهیزگارِ پاکِ پاکیزه‌ی بزرگ قوم است .

وَلَيْسَ قَوْلُكَ : مَنْ هَذَا ؟ بِضَائِرِهِ أَلْعُرْبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَالْعَجْمُ

و این گفته‌ی تو که «این کیست؟» زبان رساننده‌ی به او نیست. عرب و غیر عرب کسی را که تو نشناختی می شناسند .

حَوْلَ النَّصِّ : اُكْتُبْ جَوَاباً قَصِيراً ، حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ .

۱ - مَنْ جَاءَ بِالْفَرَزْدَقِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ؟ جَاءَ بِهِ أَبُوهُ .

چه کسی فرزددق را نزد امیر مومنان آورد؟ پدرش او را آورد .

۲ - مَتَى أَجْهَرَ الْفَرَزْدَقُ بِحُبِّهِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ؟ لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ .

چه وقت فرزددق دوستی اش را به اهل بیت - که بر آن ها درود باد را آشکار کرد؟ - وقتی هشام بن عبد الملک در روزگار پدرش به حج رفت.

۳ - أَيُّنَ وَوَلِدَ الْفَرَزْدَقُ ؟ وَ أَيُّنَ عَاشَ ؟ وَ لِدَ فِي مَنْطِقَةِ الْكُوَيْتِ وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ .

فرزددق کجا متولد شد؟ و کجا زیست؟ در منطقه ای از کویت متولد شد و در بصره زندگی کرد .

۴ - فِي أَيِّ عَصْرِ كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَعِيشُ ؟ كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَعِيشُ فِي الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ .

فرزددق در کدام عصر زندگی می کرد؟ فرزددق در عصر اموی زندگی می کرد.

۵ - إِلَى مَنْ رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ بِالشَّامِ ؟ رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ بِالشَّامِ .

فرزددق نزد چه کسی به شام رفت؟ نزد خلفای بنی امیه به شام رفت.

## اعلموا

### الْمَفْعُولُ الْمُطْلَقُ

به ترجمه‌ی چهار جمله‌ی زیر دقت کنید.

۱ - اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ .  
 فعل و فاعل      مفعول به  
 از خدا آمرزش خواستم.

۲ - اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَاراً .  
 فعل و فاعل      مفعول به      مفعول مطلق تأکیدی  
 از خدا بی‌گمان آمرزش خواستم.

۳ - اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَاراً صَادِقاً .  
 فعل و فاعل      مفعول به      مفعول مطلق نوعی      صفت  
 از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

۴ - اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ .  
 فعل و فاعل      مفعول به      مفعول مطلق نوعی      مضاف‌إلیه  
 از خدا مانند درستکاران آمرزش خواستم.

چه رابطه‌ی میان دو کلمه « اسْتَغْفَرْتُ » و « اسْتِغْفَارَ » در جملات بالا وجود دارد؟

مصدر « اسْتِغْفَارَ » در جمله‌ی دوم، سوم و چهارم چه مفهومی را به جمله‌ها افزوده است؟

نقش کلمه‌ی « اسْتِغْفَارَ » در جمله‌ی دوم، سوم و چهارم « مفعول مطلق » است .

اصْبِرُوا عَلَى الْمَشَاكِلِ صَبْرًا .

مفعول مطلق تأکیدی

این مصدر در جمله‌ی دوم بر انجام فعل « اسْتَغْفَرْتُ » تأکید کرده است.

به مصدر « اسْتِغْفَارَ » در جمله‌ی دوم « مفعول مطلق تأکیدی » گفته می‌شود و در ترجمه‌ی فارسی آن از قیده‌های

تأکیدی مانند: « بی‌گمان »، « حتماً » و « قطعاً » استفاده می‌کنیم.

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَاراً .

مفعول مطلق تأکیدی

دو کلمه « صادقاً » و « الصالحین » در جملات سوم و چهارم چه نقشی دارند؟

گاهی « مفعول مطلق » به کمک کلمه‌ی بعد از خودش که صفت یا مضاف الیه است، نوع انجام گرفتن فعل را بیان

می‌کند؛ مانند « اسْتِغْفَارَ » در جمله‌ی سوم و چهارم، که به آن « مفعول مطلق نوعی » گفته می‌شود .

در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که مضاف واقع شده است) از قید «مانند» استفاده می‌کنیم؛ مثال:

إِسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ .  
 از خدا مانند درستکاران آمرزش خواستم.  
 فعل و فاعل مفعول به مفعول مطلق نوعی مضاف‌إلیه

در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که موصوف واقع شده است) می‌توانیم صفت را به صورت قید ترجمه کنیم و نیازی به ترجمه مفعول مطلق نیست؛ مثال:

إِسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَاراً صَادِقاً .  
 از خدا صادقانه آمرزش خواستم.  
 فعل و فاعل مفعول به مفعول مطلق نوعی صفت

تَجَنَّهُدُ الْأُمَّ لَتَرْبِيَةِ أَوْلَادِهَا اجْتِهَاداً بِالْغَا .  
 مادر برای تربیت فرزندانش بسیار تلاش می‌کند.  
 فعل فاعل جار و مجرور مضاف‌إلیه مضاف‌إلیه مفعول مطلق نوعی صفت

✓ مفعول مطلق، مصدری از ریشه‌ی فعل جمله است.

✓ مفعول مطلق دو نوع است: تأکیدی و نوعی.

❖ مفعول مطلق تأکیدی، مصدری از ریشه‌ی فعل جمله است که بر انجام فعل تأکید می‌کند و صفت یا مضاف‌إلیه ندارد.

❖ مفعول مطلق نوعی، مصدری از ریشه‌ی فعل جمله است که نوع و چگونگی انجام فعل را بیان می‌کند و صفت یا مضاف‌إلیه دارد.

۱ - ترجمه هنر و ذوق در کنار توانمندی‌های گوناگون زبانی است و ترجمه‌ی صحیح به سیاق عبارت و نکات بسیاری بستگی دارد. آنچه در کتاب در زمینه‌ی ترجمه می‌آید، فقط یک راهنمایی است.

**مفعول مطلق :**

مصدری است ، منصوب ، هم جنس فعل که برای تأکید یا بیان نوع یا تعداد دفعات انجام فعل می آید .  
نَزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً . ( خداوند یقیناً قرآن را نازل کرد . )  
 فعل فاعل و مرفوع م . م . به و منصوب مفعول مطلق تأکیدی

**راه شناخت مفعول مطلق در جمله )**

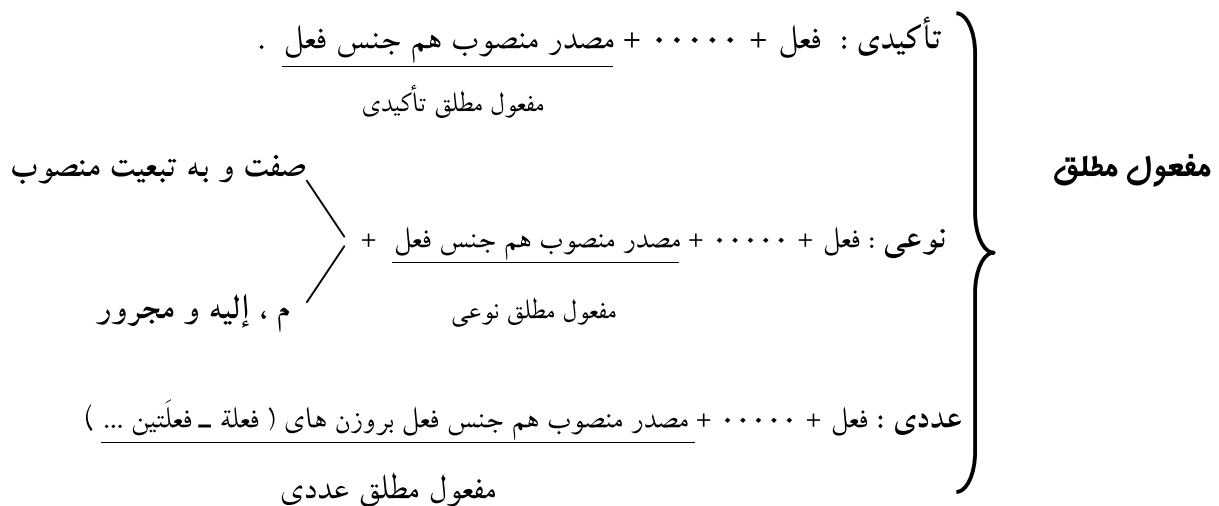
( ۱ ) دو کلمه هم جنس را در جمله پیدا می کنیم . ( ۲ ) کلمه دوم اگر مصدر و منصوب باشد ، مفعول مطلق است .  
 سه نوع مفعول مطلق داریم :

**۱ - مفعول مطلق تأکیدی ۲ - مفعول مطلق نوعی ۳ - مفعول مطلق عددی ( لازم نیست یاد بگیرید )**

**راه تشخیص نوع مفعول مطلق :**

\* اگر بعد از مفعول مطلق یک صفت یا مضافُ إِلَيْهِ بیاید ، مفعول مطلق نوعی است .

\* و اگر بعد از مفعول مطلق صفت یا مضافُ إِلَيْهِ نیامده باشد ، مفعول مطلق تأکیدی است .



يَجْتَهِدُ الطَّالِبُ فِي دَرُوسِهِ إِجْتِهَادًا . ( دانش آموز یقیناً در درسهایش تلاش می کند . )

مفعول مطلق تأکیدی

يُحَاسِبُ الْبَخِيلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُحَاسِبَةً (حِسَابَ) الْأَغْنِيَاءِ .

مفعول مطلق نوعی م . إِلَيْهِ و مجرور

( بخیل در روز قیامت مانند ثروتمندان محاسبه می شود . )

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا .

مفعول مطلق نوعی صفت و به تبعیت منصوب

( ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای الهی پیشه کنید و بسیار محکم « با اطمینان » سخن بگوئید . )

**نکته (۱) Translate :** برای مفعول مطلق ترجمه‌ی دقیق در زبان فارسی وجود ندارد ، لذا باید در ترجمه‌ی مفعول مطلق در جمله از الگوهای زیر استفاده کنیم . یعنی معمولاً خود مفعول مطلق ترجمه نمی‌شود و بجای آن از الگوهای زیر استفاده می‌کنیم .

<p>( ۱ ) مفعول مطلق تأکیدی --- « یقیناً ، کاملاً ، حتماً ، قطعاً ، بی شک          ( ۲ ) مفعول مطلق نوعی + م.إلیه --- « همچون ، مانند ، شبیه          ( ۳ ) مفعول مطلق نوعی + صفت --- « به نیکی ، بسیار ، بسیار زیاد ، بسیار سخت</p>	}	<p><b>ترجمه</b> <b>مفعول مطلق</b></p>
---	---	---

كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا .  
 مفعول مطلق تأکیدی  
 ( خداوند با موسی ، قطعاً سخن گفت . )

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا .  
 مفعول مطلق نوعی صفت و به تبعیت منصوب  
 ( به نیکی صبر کن . )

شَاهِدَ النَّبِيُّ لِعِبَائِهِمْ مُشَاهَدَةَ الْحَكَمِ .  
 مفعول مطلق م،إلیه و مجرور نوعی  
 ( پیامبر ، بازی آنها را همچون داور مشاهده کرد . )

**نکته (۲)** در تعریف مفعول مطلق بیان شد که مصدری است منصوب ، و از آنجایی که همه‌ی مصدرها جامد مصدری هستند پس اسامی مشتق نمی‌توانند مفعول مطلق واقع شوند .

\* مِيزَ الْخَطَا لِلْفِرَاقِ لَا يَجَادُ أَسْلُوبَ الْمَفْعُولِ الْمَطْلُوقِ: «المجاهدون ... الأعداء...»

( ۱ ) يَقْتُلُونَ - مُقَاتِلًا ( ۲ ) يُقَاتِلُونَ - مُقَاتِلَةً ( ۳ ) يُقَاتِلُونَ - قِتَالًا ( ۴ ) يَقْتُلُونَ - قَتَلًا

**نکته ۳** مفعول مطلق تأکیدی برای رفع شک در مورد چیزی بکار می‌رود .

\* لَمَّا نَشَكَ فِي تَأْلِيفِ الْمَعْلَمِ ، نَقُولُ :

( ۱ ) الْمَعْلَمُ يُؤَلِّفُ حَازِقًا . ( ۲ ) أَلَّفَ الْمَعْلَمُ كِتَابًا . ( ۳ ) أَلَّفَ الْمَعْلَمُ تَأْلِيفًا . ( ۴ ) الْكِتَابُ أُلِّفَ سَرِيعًا .

\* عَيِّنْ مَا فِيهِ تَأْكِيدٌ عَلَى وَقُوعِ الْفِعْلِ :

( ۱ ) مَا شَاهَدْنَا فِي طَرِيقِنَا إِلَّا مَنَاطِرَ جَمِيلَةً .

( ۲ ) تَذْهَبُ الطَّالِبَاتُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ عَاجِلَاتٍ وَ مُسْرِعَاتٍ .

( ۳ ) مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِطَاعَةً ، يَنْجِحْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ .

( ۴ ) تَعَلَّمُ أَنْ بَعْضَ الْجِبَالِ أَكْثَرَ ارْتِفَاعًا مِنْ سَائِرِ جِبَالِ الْأَرْضِ .

**نکته ۴** مفعول مطلق نوعی برای بیان نوع و چگونگی انجام کار بکار می‌رود .

\* إِمْلَأِ الْفَرَاغَ بِمَا لَا يَبِينُ كَيْفِيَّةَ وَقُوعِ الْفِعْلِ: « الْمَعْلَمُونَ يَخْدُمُونَ بِلَادِهِمْ ... »

( ۱ ) خَدَمَةً بِالغَةِ ( ۲ ) خَدَمَةَ الْأَنْبِيَاءِ ( ۳ ) خَدَمَاتٍ كَثِيرَةً ( ۴ ) خَادِمِينَ لِلْإِسْلَامِ

**نکته ۵** مفعول مطلق عددی برای بیان تعداد دفعات انجام کار بکار می‌رود . ( انسانی )

**نکته ۶** گاهی مفعول مطلق ، تنها و بدون فعل هم ریشه خود در جمله می‌آید . توجه داشته باشید که این کلمات

نمی‌توانند از اسامی مشتق باشند . کلمات زیر جزء مفعول مطلق‌هایی هستند که شرایط بالا را دارند :

شُكْرًا « متشکرم » - حَمْدًا - عَفْوًا « ببخشید » - أَيْضًا « همچنین » - جِدًّا - حَقًّا « به راستی » - سُبْحَانَ اللَّهِ « خداوند منزّه است » - مَعَاذَ اللَّهِ « پناه بر خدا » - غَضَبًا ( خشم بگیر ) - مَعذَرَةً « عذر می‌خواهم » - صَبْرًا ( صبر کن ) - و سَمْعًا وَ طَاعَةً « به چشم ! اطاعت می‌شود » حَتْمًا - حَسَنًا - مَهَلًا - لُطْفًا - قِطْعًا - إِضَافَةً - خَاصَّةً - أَسْفًا - مَرَحَبًا - أَهْلًا وَ سَهْلًا ...

شُكْرًا = أَشْكُرُ كُرًّا شُكْرًا

مفعول مطلق فعل و فاعل آن م. به و منصوب مفعول مطلق

ضمیر مستتر أنا محلاً

**تذکره:** در این حالت لازم نیست نوع مفعول مطلق بیان شود بلکه در بیان نقش این کلمات یا فقط اصطلاح ( مفعول مطلق ) آورده

می‌شود و یا گفته می‌شود (مفعول مطلق برای فعل یا عامل محذوف) .

**نکته ۷)** گاهی مفعول مطلق ( نوعی + صفت )، از جمله حذف می‌شود و صفتش جانشین آن می‌شود.

این‌گونه کلمات معمولاً بر وزن‌های ( فعیلاً ) یا ( أفعَل ) می‌آیند.

إِجْتَهَدْتُ إِجْتِهَادًا كَثِيرًا ---- «إِجْتَهَدْتُ كَثِيرًا»

فعل و فاعل آن ضمیر	مفعول مطلق نوعی	صفت و به تبعیت	فعل و فاعل آن ضمیر	صفت جانشین
بارز (ت)	و منصوب	منصوب	بارز (ت)	مفعول مطلق

**نکته ۸)** گاهی یک اسم تفضیل، صفت جانشین مفعول مطلق می‌شود.

طَالَعْتُ الدُّرُوسَ مَطَالَعَةً أَكْثَرَ مِنْ صَدِيقِي . --- «طَالَعْتُ الدُّرُوسَ أَكْثَرَ مِنْ صَدِيقِي» .

فعل و فاعل مفعول به	مفعول مطلق صفت و به	جارو مجرور م.إليه	صفت
آن ضمیر و منصوب	نوعی	تبعیت	جانشین
بارز «ت»	و منصوب	منصوب	مفعول مطلق
		محللاً	

درس‌ها را بیشتر از دوستم مطالعه کردم.

**تذکر برای جمله‌ی بالا:** اسم تفضیل اگر نکره بیاید، مذکر و مؤنثش یکسان است.

در جمله‌ی بالا کلمه‌ی «اکثر» ، اسم تفضیل، نکره و غیر منصرف است لذا تنوین نگرفته است.

\* در عبارت زیر مفعول مطلق و نوع آن را مشخص کنید.

آمَنْتُ بِاللَّهِ إِيْمَانًا لَا يَزُولُ عَنِّي . به خداوند ایمانی آوردم که از من جدا نمی‌شود. (ایمان جدا نشدنی)

### چند نمونه از فعل‌های ماضی و مضارع همراه با مصدرهای ثلاثی مجرد آنها

ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر	ماضی	مضارع	مصدر
ذَهَبَ	يَذْهَبُ	ذَهَاب	عَاشَ	يَعِيشُ	عَيْش	قَالَ	يَقُولُ	قَوْل
لَعِبَ	يَلْعَبُ	لَعْب	فَتَحَ	يَفْتَحُ	فَتْح	نَظَرَ	يَنْظُرُ	نَظَر
كَتَبَ	يَكْتُبُ	كِتَابَةٌ	دَعَا	يَدْعُو	دَعْوَةٌ	قَرَأَ	يَقْرَأُ	قِرَاءَةٌ
عَجَبَ	يَعْجَبُ	عَجَب	جَلَسَ	يَجْلِسُ	جُلُوسٌ	جَرَى	يَجْرِي	جَرِيَان



۱ - اِخْتَبِرْ نَفْسَكَ . اِنْتِخِبِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَفْعُولَ الْمُطْلَقَ ، وَ اذْكُرْ نَوْعَهُ .

۱ - \* فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا \* المعارج : ۵

فعل و فاعل مفعول مطلق نوعی صفت

الف. قطعاً شکیبایی کن .  ب. به زیبایی صبر کن .

۲ - \* ... اذْكُرُوا اللّٰهَ ذِكْرًا كَثِيْرًا \* الأحزاب : ۴۱

فعل و فاعل مفعول به مفعول مطلق نوعی صفت

الف. خدا را همیشه یاد کنید .  ب. خدا را بسیار یاد کنید .

۳ - \* ... كَلَّمَ اللّٰهُ مُوسٰى تَكْلِيْمًا \* النساء : ۱۶۴

فعل فاعل مفعول به مفعول مطلق تأکیدی

الف. خدا با موسی قطعاً سخن گفت .  ب. خدا با موسی سخنی گفت .

۴ - \* ... وَ نَزَّلَ الْمَلٰٓئِكَةَ تَنْزِيْلًا \* الفرقان : ۲۵

فعل مجهول نائب فاعل مفعول مطلق تأکیدی

الف. و مانند ملائک فرود آمدند .  ب. و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند .

### التّمارين

التّمرينُ الأوّلُ: عَيِّنِ الْعِبْرَةَ الْفَارِسِيَّةَ الْقَرِيْبَةَ مِنَ الْعِبْرَةِ الْعَرَبِيَّةِ فِي الْمَعْنَى .

۱ - لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ . رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

کسی از شما ایمان نمی آورد تا اینکه دوست بدارد برای برادرش ( دوستش ) آنچه را برای خودش دوست می دارد .

هر آن چیز کانت نیاید پسند تن دوست و دشمن بدان در میند فردوسی

۲ - إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتَهُ وَ إِنِ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّئِيمَ تَمَرَّدَا أَلْمُتَنَبِّي

هرگاه تو ( اگر ) به انسان بزرگووار نیکی کنی ، بر او تسلط می یابی و اگر تو به انسان فرومایه نیکی کنی ، نافرمانی می کند .

چو با سفله گویی به لطف و خوشی فزون گرددش کبر و گردن کشی سعدی

۳- ادَّعَى الثَّعْلَبُ شَيْئاً وَ طَلَبَ قِيلَ هَلْ مِنْ شَاهِدٍ قَالَ الذَّنْبُ مَثَلٌ

روباه چیزی را ادعا کرد [ که مال اوست ] و خواست [ آن چیز را بگیرد ] [ به او ] گفته شد : شاهدهی هست ( داری ) ؟ گفت : دم  
از روباهی پرسیدند احوال از معروفان گواهی بود دنبال عطار

۴- مَنْ سَعَى رَعَى، وَمَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ رَأَى الْأَحْلَامَ. مَثَلٌ

هر کس تلاش کند می چرد ، و هر کس بخوابد رؤیاها را می بیند .

هر که رود چرد و هر که خُسب خواب بیند . انوشیروان

۵- إِذَا أَرَادَ اللَّهُ هَلَاكَ النَّمْلَةِ، أَنْبَتَ لَهَا جَنَاحَيْنِ. مَثَلٌ

هنگامی که ( اگر ) خداوند نابودی مورچه را بخواهد ، برایش دو بال می رویاند .

آن نشنیدی که حکیمی چه گفت؟ مور همان به که نباشد پرش سعدی

۶- مُدَّ رَجُلًا عَلَى قَدْرِ كِسَائِكَ. مَثَلٌ

پایت را به اندازهی گلیمت دراز کن .

مَثَلُ فَارِسِي

۷- عِنْدَ الشَّدَائِدِ يُعْرَفُ الْإِخْوَانُ. مَثَلٌ

دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی سعدی

۱- ادَّعَى: ادعا کرد ۲- رَعَى: چرید ۳- لَزِمَ الْمَنَامَ: خوابید (لَزِمَهُ: بدو آویخت و رهایش نکرد + المنام: خواب)

۴- الْأَحْلَامَ: رؤیاها «مُفْرَد: الْحُلْمُ» ۵- أَنْبَتَ: رویانید ۶- مُدَّ: دراز کن (ماضی: مَدَّ / مضارع: يَمُدُّ)

۷- الْكِسَاءُ: جامه ۶- الشَّدَائِدُ: سختی ها «مفرد: الشَّدِيدَةُ»

التمرین الثاني :

أ. عَيْنُ اسْمِ الْفَاعِلِ وَ اسْمِ الْمُبَالَغَةِ وَ اسْمِ التَّفْضِيلِ فِي الْحَدِيثَيْنِ التَّالِيَيْنِ.  
ب. اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطٌّ .

۱ - إِنَّ السَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَلَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا

مجرور به حرف جر

کشت در دشت می روید، و بر تخته سنگ نمی روید

فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَلَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ ،

مبتدا

مضاف إليه صفت

و همچنین حکمت، در دل فروتن ماندگار می شود و در دل خودبزرگ بین ستمگر ماندگار نمی شود ؛

لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَّاضِعَ آلَةَ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ التَّكَبُّرَ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ .

مفعول به

مضاف إليه

زیرا خدا فروتنی را ابزار خرد و خودبزرگ بینی را ابزار نادانی گردانده است.

(تُحْفُ الْعُقُولِ، ص ۳۹۹) الإمامُ مُوسَى الْكَاظِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَعَلَ : صَبْرًا

۲ - مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ

مفعول به

مضاف إليه جار و مجرور

مضاف إليه

هر کس خودش را برای مردم پیشوا قرار دهد، باید پیش از آموزش دیگری، آموزش خودش را آغاز کند

وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ ؛

و باید ادب آموزی اش پیش از زبانش با کردارش باشد ؛

و مُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبٌ هَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ .

مبتدا

خبر جار و مجرور

مضاف إليه

و آموزگار و ادب آموزنده ی خویشان از آموزگار و ادب آموزنده ی مردمان در گرامیداشت شایسته تر است.

مِنْهَاجُ الْبِرَاعَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ (خوبی) ج ۲۱، ص ۱۰۷

پاسخ قسمت أ : اسم الفاعل: الْمُتَوَاضِعِ ، الْمُتَكَبِّرِ ، مُعَلِّمٌ ، مُؤَدِّبٌ / اسم المبالغة : الْجَبَّارِ / اسم التفضيل : أَحَقُّ

الْتَمَرِينُ الثَّلَاثُ: عَيْنِ الْجَوَابِ الصَّحِيحِ ؛ ثُمَّ تَرْجُمُهُ .

۱	مضارع تَذَكَّرَ ( به یاد آورد ) :	يَتَذَكَّرُ : به یاد می آورد	يُذَكِّرُ :	يَذْكُرُ :
۲	مصدر عَلَّمَ ( یاد داد ) :	عَلَّمَ :	تَعَلَّمَ : یاد دادن	تَعَلَّمَ :
۳	ماضی مُجَالَسَةَ ( همنشینی کردن ) :	جَلَسَ :	أَجْلَسَ :	جَالَسَ : همنشینی کرد
۴	مصدر انْقَطَعَ ( بریده شد ) :	تَقَطَّعَ :	انْقَطَعَ : بریده شدن	تَقَطَّعَ :
۵	امر تَقَرَّبَ ( نزدیک شد ) :	تَقَرَّبَ : نزدیک شو	قَرَّبَ :	اقْتَرَبَ :
۶	مضارع تَقَاعَدَ ( بازنشست شد ) :	يُقْعِدُ :	يَتَقَاعَدُ : بازنشست می شود	يَقْتَعِدُ :
۷	امر تَمَنَعُ ( خودداری می کند ) :	امْتَنَعَ :	مانع :	امْتَنَعَ : خودداری کن
۸	ماضی يَسْتَخْرِجُ ( خارج می کند ) :	أَخْرَجَ :	تَخَرَّجَ	اسْتَخْرَجَ : خارج کرد
۹	وزن اسْتَمَعَ : شنید	افْتَعَلَ ( س م ع )	اسْتَفْعَلَ	انْفَعَلَ
۱۰	وزن اِنْتَظَرَ : منتظر ( چشم به راه ) ماند	افْتَعَلَ ( ن ظ ر )	انْفَعَلَ	اسْتَفْعَلَ

یادآوری ( مشهورترین باب های ثلاثی مزید عبارتند از :

تعداد حروف زائد	حروف زائد	اولین صیغه ی ماضی	اولین صیغه ی مضارع	اولین صیغه ی امر حاضر	مصدر
فقط	أ	أَفْعَلْ	يُفْعَلُ	أَفْعَلْ	إِفْعَال
یک حرف	ا	فَاعِلْ	يُفَاعِلُ	فَاعِلْ	مُفَاعَلَةٌ ( فِعال )
زائد	ع	فَعَلْ	يُفَعِّلُ	فَعَّلْ	تَفْعِيل ( فِعال )
دو حرف	ت - ع	تَفَعَّلْ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعَّلْ	تَفَعُّل
	ت - ا	تَفَاعِلْ	يَتَفَاعِلُ	تَفَاعِلْ	تَفَاعُل
	ا - ن	انْفَعَلْ	يَنْفَعِلُ	انْفَعِلْ	انْفِعال
سه حرف	ا - ت	اِفْتَعَلْ	يَفْتَعِلُ	اِفْتَعِلْ	اِفْتِعال
	ا - س - ت	اسْتَفْعَلْ	يَسْتَفْعِلُ	اسْتَفْعِلْ	اسْتِفْعال

الْتَّمِرِينَ الرَّابِعُ : عَيْنَ كَلِمَةٍ مُنَاسِبَةً لِلْفَرَاغِ .

۱ - الْحُجَّاجُ يَطُوفُونَ مَرَّاتٍ حَوْلَ بَيْتِ اللَّهِ لِأَدَاءِ مَنْاسِكِ الْحَجِّ .

يَطْرُقُونَ : می کوبند     يَطْرُدُونَ : دور می کنند     يَطْبُخُونَ : می پزند     يَطُوفُونَ : می چرخند

حاجیان چندین بار پیرامون خانه‌ی خدا برای انجام مناسک حج می گردند .

۲ - لَوْلَا الشَّرْطِيُّ لَأَشْتَدَّ الْإِزْدِحَامُ أَمَامَ الْمَلْعَبِ الرَّيَاضِيِّ .

الْإِزْدِحَامُ : انبوهی     الزُّبْدَةُ : نخبه ، سرگل     الزَّلَلُ : گناه ، خطا     الزَّيْتُ : روغن     الزُّبْدَةُ : کره

اگر پلیس نباشد ، فشار جمعیت روبروی ورزشگاه افزایش می یابد .

۳ - بَيْنَمَا كُنْتُ أَمْشِي ، رَأَيْتُ حَادِثًا فِي سَاحَةِ الْمَدِينَةِ .

عِنْدَكَ : نزد تو     جَانِبًا : کناره ، بیگانه     بَيْنَمَا : در حالیکه     بَيْنَ : بین ، میان

در حالیکه راه می رفتم ، حادثه‌ای ( زُخْدادی ) را در میدان شهر دیدم .

۴ - رَفَعَتِ الْفَائِزَةُ الْأُولَى فِي الْمُبَارَاةِ عِلْمَ إِيْرَانِ .

عُشْبٌ : گیاه ، علف     عِلْمٌ : پرچم     عَرَبِيَّةٌ : درشکه ، کالسکه     عَبَاءَةٌ : چادر ، عبا

برنده‌ی اول در مسابقه پرچم ایران را بالا برد .

۵ - الْحَاجُّ اسْتَلَمَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ بِالْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ .

اسْتَعَانَ : یاری خواست     اسْتَمَعَ : گوش داد     اسْتِنَاعٌ : توانست     اسْتَلَمَ : لمس کرد

حاجی سنگ سیاه را در مکه‌ی شریف ( بزرگ ، بزرگوار ) لمس کرد .

الْتَّمْرِينُ الْخَامِسُ : لِتَرْجَمَةَ . ( هل تعلم أن ... ؟ ) آیا می دانی که ... ؟

۱ - ... الْمَغُولَ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَهْجُمُوا عَلَى الصِّينِ عَلَى رَغْمِ بِنَاءِ سُورٍ عَظِيمٍ حَوْلَهَا .

مغولها توانستند با وجود ساخت دیواری بزرگ پیرامون آن ، به چین حمله کنند .

۲ - ... تَلْفُظُ « گ » و « چ » و « پ » و « ژ » مَوْجُودٌ فِي اللَّهْجَاتِ الْعَرَبِيَّةِ الدَّارِجَةِ كَثِيرًا .

تلفظ « گ » و « چ » و « پ » و « ژ » در لهجه‌های عامیانه‌ی عربی زیاد وجود دارد .

۳ - ... الْحُوتَ يُصَادُ لِاسْتِخْرَاجِ الزَّيْتِ مِنْ كَبِدِهِ لِصِنَاعَةِ مَوَادِّ التَّجْمِيلِ ؟

نهنگ برای اینکه روغن را از کبدش برای ساخت مواد آرایشی خارج کنند ، شکار می‌شود .

۴ - ... الْخَفَّاشُ هُوَ الْحَيَوَانُ اللَّبُونُ الْوَحِيدُ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى الطَّيْرَانِ .

خفاش تنها حیوان پستانداری است که می‌تواند پرواز کند .

۵ - ... عَدَدَ النَّمْلِ فِي الْعَالَمِ يَفُوقُ عَدَدَ الْبَشَرِ بِمِليُونِ مَرَّةٍ تَقْرِيبًا .

تعداد مورچه‌ها در جهان تقریباً یک میلیون بار بالاتر از تعداد انسان‌هاست .

۶ - ... طَيْسِفُونَ الْوَأَقِعَةَ قُرْبَ بَغْدَادَ كَانَتْ عَاصِمَةَ السَّاسَانِيِّينَ .

تیسفون - که در نزدیکی بغداد قرار دارد - ، پایتخت ساسانیان بوده است .

۷ - ... دُبُّ الْبَانَدَا عِنْدَ الْوِلَادَةِ أَصْغَرُ حَجْمًا مِنَ الْفَأْرِ .

خرس پاندا هنگام به دنیا آمدن کوچک‌تر از موش است .

۸ - ... الزَّرَافَةُ بِكُمَاءٍ لَيْسَتْ لَهَا أَحْبَالٌ صَوْتِيَّةٌ . زرافه، لال است و تارهای صوتی ندارد .

۹ - ... وَرَقَةَ الزَّيْتُونِ رَمَزُ السَّلَامِ . برگ زیتون نماد صلح است .

۱ - السُّور : دیوار ۲ - الدَّارِجَةُ : عامیانه ۳ - مَوَادُّ التَّجْمِيلِ : مواد آرایشی ۴ - الطَّيْرَانِ : پرواز ، پرواز کردن

۵ - الْعَاصِمَةُ : پایتخت « جمع : الْعَوَاصِمِ » ۶ - دُبُّ الْبَانَدَا : خرس پاندا

۷ - الْأَحْبَالُ الصَّوْتِيَّةُ : تارهای صوتی « الأحبال : جمع / الحبل : مفرد » ۸ - الرَّمَزُ : نماد ، سمبل « جمع : الرموز »

الْتَمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لَهَا تَحْتَهُ خَطًّا.  
السَّمَكُ الْمَدْفُونُ

ماهی دفن شده

يُوجَدُ نَوْعٌ مِنَ السَّمَكِ فِي إِفْرِيقِيَا نوعی ماهی در آفریقا وجود دارد که

يَسْتَشِيرُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْجَفَافِ فِي غِلَافٍ مِنَ الْمَوَادِّ الْمُخَاطِيَّةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ،  
مفعول به

در هنگام خشکی، خودش را پنهان می کند در پوششی از مواد لزجی که از دهانش خارج می شود،

وَيَدْفِنُ نَفْسَهُ تَحْتَ الطِّينِ، ثُمَّ يَنَامُ نَوْمًا عَمِيقًا أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ،  
مفعول مطلق نوعی

مجرور به حرف جر

و خودش را زیر خاک (گل، رس) دفن می کند، سپس بیش از یک سال بطور عمیق می خوابد،

و لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْمَاءِ وَالطَّعَامِ وَالْهَوَاءِ،

و به آب و خوراک و هوا نیاز ندارد؛

وَيَعِيشُ دَاخِلَ حُفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِي أَنْتِظَارِ نُزُولِ الْمَطَرِ، حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْغِلَافِ.  
مضاف إليه

و داخل گودالی کوچک در انتظار بارش باران زندگی می کند، تا از آن پوشش خارج شود.

يَذْهَبُ الصَّيَّادُونَ الْإِفْرِيقِيِّونَ إِلَى مَكَانِ اخْتِفاءِ هَذَا قَبْلَ نُزُولِ الْمَطَرِ  
فاعل

شکارچیان آفریقایی پیش از بارش باران به مکان پنهان شدنش می روند

و يَحْفِرُونَ التُّرَابَ الْجَفَافَ لِصَيْدِهِ.  
صفت

و خاک خشک را برای شکار آن (ماهی) می کنند.

### الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ

ابْحَثْ عَنْ وَصِيَّةِ أَحَدِ شُهَدَاءِ الْحَرْبِ الْمَفْرُوضَةِ أَوْ ذِكْرِيَاتِهِ أَوْ أَقْوَالِهِ أَوْ أَعْمَالِهِ،  
ثُمَّ اكْتُبْهَا فِي صَحِيفَةٍ جِدَارِيَّةٍ، أَوْ ضَعْهَا فِي مُدَوَّنَتِكَ أَوْ مُدَوَّنَةِ مَدْرَسَتِكَ.